

دوره آموزش توحید امامیه

کانال آموزش مجازی دینکلاس

@dinclass

جلسه اول :

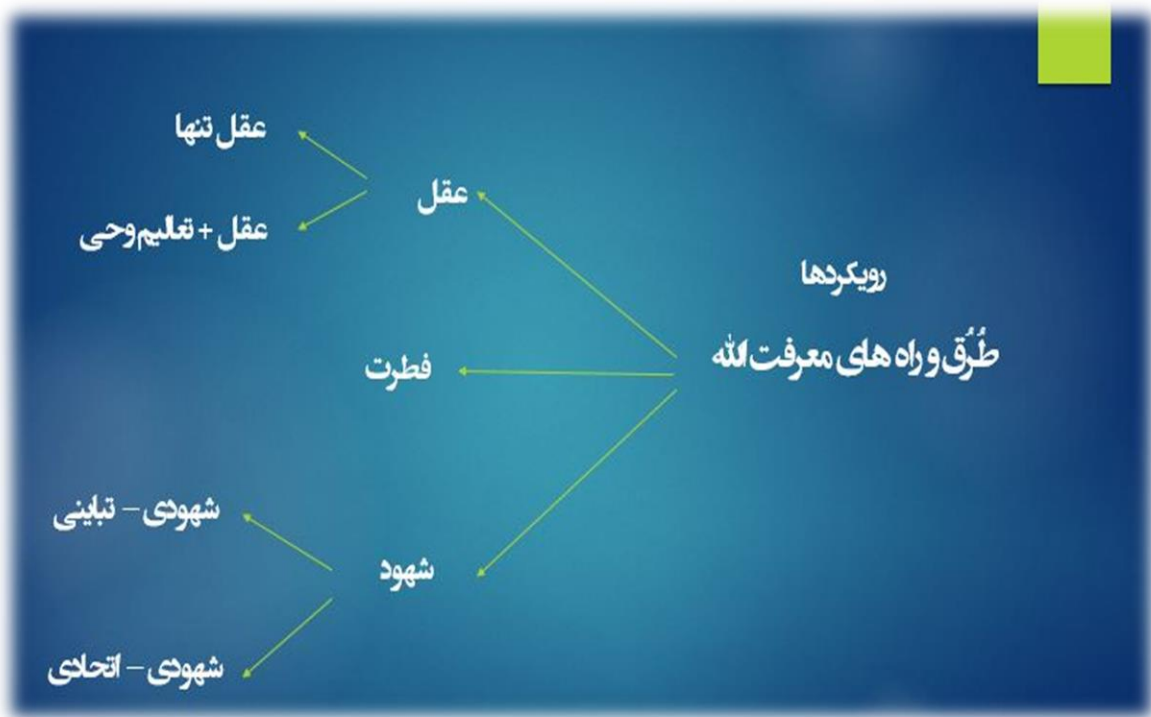
این ادعای گزافی نیست که در مقدمه ی بحث بدانیم تمام ادیان آسمانی برای معرفت الله آمده اند.

نکاتی در مقدمه بحث

- چنانچه ما بخواهیم ایمان به خداوند متعال پیدا بکنیم که این امر غایت مکتب ماست، لازم است پیش از هر چیز نسبت به خداوند متعال علم و معرفت داشته باشیم .
- چون ایمان مُتعلّق دارد (یعنی باید به چیزی تعلق بگیرد تا معنای ایمان به خود بگیرد) پس باید روشن شود که ما به چه چیز می خواهیم ایمان بیاوریم !!؟
- انسان اگر به یک چیز موهوم ایمان بیاورد آن ایمان بی ارزش است .

طُرُق شناخت و معرفت خدا نزد اندیشمندان مسلمان (طُرُق معرفت الله) :

- ما باید در طول این بحث روشن کنیم آیا همه ی طرق معرفت الله صحیح است، برخی از این طُرُق صحیح هستند یا یکی از این طُرُق صحیح است؟!



راه عقل:

چنانچه به کسانی که قائل به طریق و راه عقل هستند و معرفت الله را منحصر در طریق عقلی می دانند، گفته شود: راه فطرت چه می شود؟ ممکن است در جواب راه فطرت را به همان طریق عقل بر گردانند و بازگشت راه فطرت را به همان طریق عقلی بدانند. فلاسفه مشاء نیز تمایل به راه عقل دارند، همچنین متکلمین نیز طریق صحیح را راه عقل می دانند همچنین متکلمین معتزلی و متکلمین شیعی هر دو در این امر مشترک هستند. اما باز بایستی داتست که تفاوت هایی میان این دو وجود دارد!!

میان طریق متکلمین با فلاسفه در این راه فرق های مهمی وجود دارد:

فلاسفه بر این باورند که ما خود، بدون نیاز به یک منبع بیرونی و خارجی با تعقل و تفکر و اندیشه و استدلال می توانیم خدا را ثابت نماییم لکن برخی متکلمین همانند شیخ مفید رحمت الله علیه معتقدند در عین اینکه راه، راه عقلی است و عقل خداوند را اثبات می نماید اما در این مسیر ما بی نیاز از وحی نیستیم!! این وحی است که ما را متوجه می نماید.

شیخ مفید ره در اوائل المقالات می فرماید :

"واتفقت الامامية على ان العقل محتاج في علمه و نتائجه الى السمع و انه غير منفك عن سماع **ينبه العاقل** على كيفية الاستدلال، وانه لابد في اول التكليف وابتدائه في العالم من رسول، و وافقهم في ذلك اصحاب الحديث. واجمعت المعتزلة و الخوارج والزيدية على خلاف ذلك، و زعموا ان العقول تعمل بمجردھا من السمع والتوقيف الا ان البغداديين من المعتزلة خاصه يوجبون الرسالة في اول التكليف ويخالفون الامامية في علتهم لذلك ويثبتون عللا يصحها الامامية ويضيفونها الى علتهم فيما وصفناه " ١

شیخ مفید ره معتقد است که وحی نحوه ی استدلال را به عاقل می آموزد !!

پس هر دو گروه به عقل معتقدند، اما فلاسفه به عقل تنها لکن متکلمین همچون شیخ مفید ره به طریق عقل به همراه تعلیم وحی معتقد می باشند .

ادعای دور از طرف فلاسفه:

البته لازم است بدانیم فلاسفه مدعی هستند برای این اعتقاد خود برهان دارند، ایشان می گویند اگر ابتدائاً بخواهیم به وحی مراجعه نماییم دور لازم می آید!! به این دلیل که اگر من بخواهم بگویم به خدا معتقدم چون حضرت موسی و عیسی علیهما السلام فرموده اند، آنگاه حقانیت خود حضرت موسی و عیسی علیهما السلام از کجا برای من روشن می شود؟! پس قبلاً باید خدا را اثبات کرده باشم، حکمت او را اثبات کرده باشم، نیاز خود را به وحی اثبات کرده باشم، سپس به سراغ حضرت عیسی و موسی علیهما السلام و یا سایر حجج الهی بروم !!

جواب:

شیخ مفید ره در مقابل فلاسفه می فرماید: (مضمون) هیچ دوری لازم نمی آید، همین که اهل بیت علیهم السلام و حجج الهی می آیند وظیفه دارند خود را به عنوان حجت الهی معرفی نمایند (معجزه بیاورند) و بر حجت بودن خود دلیل اقامه نمایند، و در مرحله ی بعد خود اهل بیت علیهم السلام بر اثبات خداوند متعال دلیل اقامه می فرمایند و در اینجا نیز دلیل، حجت بر من و شما خواهد بود. آیا از نظر شما اگر دلیل عقلی را اهل بیت علیهم السلام برای ما بیاورند اشکال وجود دارد؟! و اگر همین دلیل را ارسطو و افلاطون بیاورند اشکال وجود ندارد؟!!

امام صادق علیه السلام عالم به دلیل و برهان است، اصلاً امام صادق سلام الله علیه و ائمه اطهار علیهم السلام به جهت اثاره و شکوفا کردن دفائن عقول آمده اند .

امیرالمومنین سلام الله علیه در این باره می فرمایند :

...وَ أَتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبَاءَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيَذْكُرُوهُمْ مَنْسَى نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ^۲

پس خدای تعالی پیغمبران خود را در بین آنان برانگیخت و ایشان را پی در پی می فرستاد تا عهد و پیمان خداوند را که جبلی آنان بود بطلبند و بنعمت فراموش شده یاد آوریشان کنند، و از راه تبلیغ با ایشان گفتگو نمایند (با برهان، سخن بگویند) و عقلهای پنهان شده را بیرون آورده بکار اندازند.

راه فطرت:

بسیاری از معتقدین به این طریق ، راه عقل را نیز قبول دارند اما برخی نیز راه عقل را به طور کل انکار می کنند

این گروه معتقدند راه معرفت، فطری است و فطرت به معنای عقل نیست و در مقام تبیین قائل هستند اصولاً انسان ها همگی از همان ابتدای تولد و بلکه قبل از آمدن به این دنیا با خداوند سبحان آشنا بودند و خداوند خودش را به ایشان معرفی کرده و وقتی به این دنیا می آیند با این سابقه ی معرفتی قدم بر این جهان می گذارند و دیگر نیاز به استدلال ندارند، مسئله ی خدا برای ایشان مانند بدیهیات است (مثل بزرگتر بودن کل از جزء) پس فطرت طوری تنظیم شده است که به صورت اتوماتیک با خدا آشنا است و نیاز به استدلال و برهان وجود ندارد .

مثال : وقتی یک برّه به دنیا می آید از همان ابتدای تولد با گرگ آشناست و نیاز به استدلال بر دشمن بودن گرگ با گوسفند ندارد، پس تا گرگ را می بیند فرار می کند .

و البته ممکن است انسان از این حقیقتی که در درون واجد آن است غافل باشد اما در باساء و ضراء و گرفتاری ها کما اینکه آیات و روایات به آن تصریح دارند ، خود به خود به فاطر خود که خدای متعال

۲ نهج البلاغه (للصّبحی صالح)، ص: ۴۳

باشد متوجه می شود . حال اگر در مقام بحث دلیل عقلی هم بر اثبات خدا آوردید این در مقام بحث با ملحدین و مارکسیست ها و آتئیست ها بد نیست و قابل استفاده است . اما هیچ نیاز به برهان نیست، خداشناسی فطری و حسی و یک تجربه ی درونی است و انسان در درون خود می یابد که خدا را می شناسد .

روایتی در استشهاد معتقدان به این راه :

شخصی به حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) عرض کرد: >> بحث ها و مجادله ها در باره وجود خداوند مرا متحیر کرده است . مرا به خداوند راهنمایی کنید، حضرت فرمود: آیا هرگز سوار کشتی شده ای؟ پاسخ داد: بله، فرمود: آیا پیش آمده که کشتی تو بشکند و هیچ راه نجاتی برای تو نباشد؟ پاسخ داد: بله، فرمود: آیا در آن هنگام قلب تو به چیزی که قادر بر نجات تو باشد تعلق نگرفت؟ پاسخ داد: آری، قلبم به موجودی که قادر بر نجاتم باشد، تعلق گرفت . فرمود: همان موجود خداوندی است که وقتی هیچ نجات دهنده ای نباشد هم قادر بر نجات تو است >>^۲

برخی از بزرگان این طریق، می فرمایند: اگر در همین حال باساء و ضراء از این فرد سوال کنید این کسی که قلب تو به او رو کرد مکان دارد؟ خواهد گفت: خیر، زمان دارد؟ خواهد گفت: خیر، یعنی خدا را بدون استدلال می شناسد!! و این همان معرفت فطری است .

راه شهود:

برخی از قائلین به این طریق، راه عقل را کاملاً تقبیح می کنند و می گویند آنچه در مسیر عقلانیت گیر عقل می آید مفهوم است نه مصداق، ما باید دنبال مصداق باشیم، چرا که با حلوا حلوا کردن دهان شیرین نمی گردد!!

ما باید خود مصداق را ببینیم و بیابیم و شهود کنیم، سپس ایشان در مقام تبیین تقسیم بندی می کنند و میگویند:

ما یکجا، علم الیقین داریم، یکجا عین الیقین داریم و یکجا حق الیقین داریم

مثال :

۳ محمد بن علی بن الحسین بابویه قمی (شیخ صدوق)، التوحید، مکتبه الصدوق، تهران، ۱۳۸۷، ص ۲۳۱

یکجا دود آتش را ازدور می بینید و پی به آتش می برید (علم الیقین)

یکجا آتش را از نزدیک میبینی و پی به آتش می برید (عین الیقین)

یکجا خود به درون آتش می روی و با آتش یکی می شوی و در آتش می سوزی (حق الیقین)

در این رویکرد سوم (راه شهود) انسان خود ذات حق را شهود می کند و می یابد.

این رویکرد به دو گروه اعتقادی تقسیم می شود:

گروه اول:

شهودی هایی که قائل به تباین ذات خدا با خلق هستند (قائل به دوئیت هستند)

گروه دوم:

شهودی هایی که قائل به تباین ذات خدا و خلق نیستند بلکه قائل به عینیت خدا و خلق هستند

(یکی بودن ذات خدا با مخلوقات)

آشنایی مختصر با گروه اول (شهودی - غیر اتحادی):

این گروه قائلند گرچه ما خدا را شهود می کنیم اما باید بدانید که ما یک وجودیم و خدا وجود دیگری است اما خدای متعال، به فعل و عنایت خودش، خود را به مراتبی به ما می شناساند، این شناساندن و شهود به فعل اوست و فعل ما نیست، چون ما موجوداتی محدود هستیم و این قدرت را نداریم که او را بشناسیم، اوست که باید به لطف خودش و به عنایتش خود را به ما بشناساند.

برخی ادله ی این گروه آیات لقاء الله و روایات رویت الله است مانند روایاتی که در باب ما جاء فی الرویه در توحید صدوق آمده است .

نمونه ای از این روایات که در جای خود و در جلسات بعد پیرامون معنای آن توضیح خواهیم داد :

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَخْبِرْنِي عَنْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ هَلْ يَرَاهُ الْمُؤْمِنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالَ نَعَمْ وَقَدْ رَأَوْهُ قَبْلَ يَوْمِ

الْقِيَامَةِ فَقُلْتُ مَتَى قَالَ حِينَ قَالَ لَهُمْ - أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ وَإِنَّ الْمُؤْمِنِينَ لَيَرَوْنَهُ فِي الدُّنْيَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَلَسْتُ تَرَاهُ فِي وَقْتِكَ هَذَا قَالَ أَبُو بَصِيرٍ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأُحَدِّثُ بِهَذَا عَنْكَ فَقَالَ لَا فَإِنَّكَ إِذَا حَدَّثْتَ بِهِ فَأَنْكَرَهُ مُنْكَرٌ جَاهِلٌ بِمَعْنَى مَا تَقُولُهُ ثُمَّ قَدَّرَ أَنَّ ذَلِكَ تَشْبِيهُ كُفْرٍ وَ لَيْسَتْ الرُّؤْيَةُ بِالْقَلْبِ كَالرُّؤْيَةِ بِالْعَيْنِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَصِفُهُ الْمُشَبِّهُونَ وَالْمُلْحِدُونَ.^٤

از علی بن ابی حمزه از ابو بصیر از حضرت صادق (علیه السلام) که گفت به آن حضرت عرض کردم: که مرا خبر ده از خدای عز و جل که آیا مؤمنان در روز قیامت او را می بینند فرمود آری و پیش از روز قیامت او را دیده اند عرض کردم در چه زمان فرمود در هنگامی که بایشان فرمود که أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى یعنی آیا نیستم پروردگار شما گفتند که آری تو پروردگار مائی پس حضرت ساعتی ساکت شداند بعد از آن فرمود که و مؤمنان در دنیا پیش از روز قیامت او را می بینند آیا تو چنان نیستی که در همین وقت او را بینی ابو بصیر میگوید که بآن حضرت عرض کردم که فدای تو گردم پس من باین از تو حدیث کنم فرمود نه زیرا که تو هر گاه باین حدیث کنی پس منکری که جاهل باشد بمعنی آنچه ما میگوئیم آن را انکار کند و بعد از آن تقدیر کند که این تشبیه و کفر است باعث این ناخوشی تو خواهی بود و دیدن بدل چون دیدن بچشم نیست خدا برتر است از آنچه فرقه مشبهه و ملحدان او را وصف می کنند.

توضیح:

مرحوم صدوق ره می فرماید این روایات در باب ما جاء فی الرویه نزد من بیش از این تعداد است و همگی نزد من صحیح است لکن من بیش از این نقل نکردم تا جهال سوء برداشت نکنند و از آن تشبیه نفهمند (به تشبیه معتقد نشوند)

نمونه دیگر از این روایات و ادعیه :

إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَأَنْرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ^٥

^٤ التوحيد (للصدوق)، ص: ١١٧

^٥ إقبال الأعمال (ط - القديمة)، ج ٢، ص: ٦٨٧

..خدایا کمال جدایی از مخلوقات را، برای رسیدن کامل به خودت به من ارزانی کن، و دیدگان دلهايمان

را به پرتو نگاه به سوی خویش روشن کن

نمونه دیگر:

مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ رَفَعَهُ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «بَيْنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَخْطُبُ عَلَى مَنبَرِ الْكُوفَةِ إِذْ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ - يُقَالُ لَهُ: ذَعْلَبٌ - دُو لِسَانٍ بَلِيغٍ فِي الْخُطْبِ، شُجَاعُ الْقَلْبِ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ؟ قَالَ: «: وَيْلَكَ يَا ذَعْلَبُ، مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، كَيْفَ رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: وَيْلَكَ يَا ذَعْلَبُ، لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ، وَلَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ....»^٦

امام صادق (علیه السلام) فرمود: در آن میان که امیر المؤمنین (علیه السلام) در کوفه بر منبر سخنرانی میفرمود مردیکه نامش ذعلب بود برخاست و او مردی شیوا سخن و قوی القلب بود، پس گفت ای امیر مؤمنان آیا پروردگار ترا دیده‌ئی؟ امام فرمود: وای بر تو ای ذعلب من پروردگاری که ندیده‌ام عبادت نکنم عرضکرد ای امیر مؤمنان، او را چگونه دیده‌ای؟ فرمود: وای بر تو ای ذعلب دیدگان او را بنگاه چشم نبینند بلکه دلها او را با ایمان حقیقی دریابند!!

آشنایی مختصر با گروه دوم:

گروه دوم معتقد هستند ما با او (ذات خداوند) یکی می شویم و فانی در او می شویم همانند قطره ای که در دریا فانی می شود، و خود در مقام بیان توضیح می دهند که این مثال ها از جهتی دور است و از جهتی مقرب (انسان را به حقیقت امر نزدیک می کند).

اما می خواهیم بگوییم که اصلاً شناخت زمانی امکان پذیر است که دوئیتی در کار نباشد و من مصداقاً با او یکی بشوم و او را به علم حضوری و شهودی و وجدانی درک کنم و بیابم. مثل اینکه با آتش یکی بشوم و دقیقاً آتش را وجدان بنمایم و دلیل سیر و سلوک هم همین است که ما سیر کنیم و سیر کنیم و در ذات حق فانی بشویم !!

گروه دوم نیز همانند سایر گروه ها ادله ای برای خود دارند

برخی از ادله گروه دوم (شهودی - اتحالی) :

آیاتی چون :

الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ^۷

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ^۸

و....

نمونه ای از روایات مورد استشهاد این گروه :

و رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ مَرْوَكِ بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ جَمِيعِ بْنِ عُمَيْرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَيُّ شَيْءٍ اللَّهُ أَكْبَرُ فَقُلْتُ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ فَقَالَ وَكَانَ ثُمَّ شَيْءٌ فَيَكُونُ أَكْبَرَ مِنْهُ فَقُلْتُ وَمَا هُوَ قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ^۹.

جميع گوید: امام صادق (ع) از من پرسید: معنی الله اکبر چیست؟ عرض کردم خدا بزرگتر از همه چیز است، فرمود: مگر آنجا چیزی بود که خدا بزرگتر از آن باشد، عرض کردم: پس چیست؟ فرمود: خدا بزرگتر از آنست که وصف شود.

نکته:

باید بدانید ما تا اینجا هیچ گونه داوری نکردیم و در مقام داوری بر نیامدیم و فقط انواع طرق و رویکردهای معرفتی را معرفی نمودیم، ان شاء الله در بحث های بعدی و در جلسات آینده در مقام تبیین براهین در اثبات قول صحیح و نقد سایر برداشت ها خواهیم بود.

-----پایان جلسه اول-----

۷ البقره : ۱۵۶

۸ الحديد : ۳

۹ الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۱۸

جلسه دوم :

نکته:

در جلسه گذشته بیان شد که لزوماً اینگونه نیست که طرفداران هر رویکرد معرفتی فقط یک طریق را در معرفت خداوند متعال انتخاب کرده باشند بلکه برخی از گروه ها بعضاً دو طریق را معتقد هستند و معتبر می دانند.

بررسی راه عقل و براهین اثبات خداوند متعال در این طریق:

نکته ۱:

در رابطه با راه عقل، آن راهی که نظر مختار خود ما می باشد این است که اگر وحی الهی نباشد و تعالیم انبیاء علیهم السلام نباشند، انسان صرف بهره مندی از این قوه ی نورانی (عقل) نمی تواند پی به خداوند سبحان ببرد، پس اینگونه نیست که چنانچه انسان خودش باشد و خودش بدون دستگیری معلمان الهی (پیامبران و اهل بیت علیهم السلام) راه به سوی معرفت او ببرد !!

به روایاتی بسیار مهم در این رابطه دقت فرمائید :

۱- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الصَّلْتِ عَنِ الْحَكَمِ وَإِسْمَاعِيلَ ابْنَيْ حَبِيبٍ عَنْ بُرَيْدِ الْعَجَلِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: بَنَّا عُبْدَ اللَّهِ وَبَنَّا وَحْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَمُحَمَّدٌ حِجَابُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى^{۱۰}

امام باقر (علیه السلام) فرمود: بوسیله ما خدا پرستش شد و بوسیله ما خدا شناخته شد و بوسیله ما خدای تبارک و تعالی را یگانه شناختند و محمد حجاب خدای تبارک و تعالی است .

۲- قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ... وَنَحْنُ الْعَامِلُونَ بِأَمْرِهِ وَالدَّاعُونَ إِلَى سَبِيلِهِ بَنَّا عُرِفَ اللَّهُ وَبَنَّا عُبْدَ اللَّهِ نَحْنُ الْأَدِلَّةُ عَلَى اللَّهِ وَكُلُّنَا مَا عُبِدَ اللَّهُ^{۱۱}

۱۰ الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۴۵

۱۱ التوحید (للصديق)، ص: ۱۵۲

مائیم کارکنان بامر او و خوانندگان بسوی راه او بما خدا شناخته شد و بما خدا پرستیده شد و مائیم رهنمایان بر خدا و اگر ما نبودیم خدا پرستیده نمیشد!!

۳- قال ابو عبدالله عليه السلام : ... إِنَّ اللَّهَ لَوْ شَاءَ لَعَرَّفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ وَلَكِنْ جَعَلَنَا أَبَوَابَهُ وَصِرَاطَهُ وَسَبِيلَهُ وَالْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ فَمَنْ عَدَلَ عَنْ وَلَايَتِنَا أَوْ فَضَّلَ عَلَيْنَا غَيْرَنَا فَإِنَّهُمْ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَا كِبُونٌ ...^{۱۲}

به راستی خدا تبارک و تعالی اگر می خواست بی واسطه خود را به بندگان می شناسانید ولی ما را باب و صراط و راه خود مقرر کرده و آن سوئی که از آن باید روی به وی داشت، هر که از ولایت ما رو برتابد یا دیگری را بر ما برتری دهد محققاً آنها از صراط به سر در افتند!!

۴- زیارت جامعه کبیره امام هادی سلام الله علیه : ... مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بَدَأَ بِكُمْ وَمَنْ وَحَدَهُ قَبْلَ عَنَّا ...^{۱۳}

هر که آهنگ خدا کند، به وسیله شما آغاز می کند و هر که او را به یکتایی پرستد، طریق توحیدش را از شما می پذیرد

۵- زیارت جامعه کبیره امام هادی سلام الله علیه : ... السَّلَامُ عَلَى مَحَالٍ مَعْرِفَةِ اللَّهِ^{۱۴}

سلام بر جایگاه های شناخت خدا

لذا بر خداوند متعال است که حجج الهی را ارسال نماید و ایشان که به وسیله ی خداوند متعال مُرَبِّی به توحید الهی هستند، مردم را ملتفت و متوجه خداوند بنمایند و توحید خداوند متعال را به مردم آموزش بدهند و زیباترین براهین را بر اثبات حضرت حقّ به مردم یاد بدهند.

نکته ۲:

خداوند متعال به عقل کلّ عالمیان، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله خطاب می فرماید که اگر الهام ما و دستگیری ما نبود کتاب و ایمان را نمی دانستی !! پس نیاز به هدایت الهی و وحی حتی با وجود عقل سلیم و صافی مُبرز

۱۲ الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۸۴

۱۳ من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص: ۶۰۹

۱۴ همان

و مشخص است، چه رسد به ما انسان های عادی که قطعا بدون تعالیم انبیاء و به صرف داشتن عقل هیچ گاه متوجه توحید الهی نمی شدیم!!

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ^{۱۵}

همان گونه (که بر پیامبران پیشین وحی فرستادیم) بر تو نیز روحی را بفرمان خود وحی کردیم؛ تو پیش از این نمی دانستی کتاب و ایمان چیست (و از محتوای قرآن آگاه نبودی)؛ ولی ما آن را نوری قرار دادیم که بوسیله آن هر کس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می کنیم؛ و تو مسلما به سوی راه راست هدایت می کنی.

وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ^{۱۶}

اینها دلایل ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم! درجات هر کس را بخواهیم (و شایسته بدانیم)، بالا می بریم؛ پروردگار تو، حکیم و داناست.

نکته ۳:

یک سری از امور وجود دارد که بشر بدون نیاز به وحی، صرف داشتن عقل و با تجربه و کوشش به آن راه پیدا میکند، مانند ریاضیات، نجوم، صنعت های مختلف و ... ، اما باید بدانیم توحید از جمله مواردی است که اگر وحی خداوند متعال نباشد و تعالیم حجج الهی به عنوان معلمان حقیقی انسانیت نباشند، بشریت به آن راهی پیدا نخواهد کرد.

نکته ۴:

ممکن است این سوال در ذهن مخاطبین محترم بوجود بیاید که نقش عقل در این معرفت و شناخت چیست؟! در پاسخ خواهیم گفت: عقل مخاطب وحی است، اگر وحی باشد و عقل نباشد راه به جایی برده نمی شود و همچنین بالعکس اگر عقل باشد و وحی خداوند متعال نباشد، عقل راهی به جایی نخواهد برد. همچنین باید دانست که شأن وحی تعلیم و آموزش است و شأن عقل تعلُّم و یادگیری است، که اگر انسان فاقد عقل بود و

^{۱۵} شوری: ۵۲

^{۱۶} الانعام: ۸۳

این قوه ی الهیه را خداوند در انسان خلق نمی فرمود انسان مخاطب وحی واقع می شد، اما به هیچ چیز متوجه نمی گردید!! همچنان که اگر به یک گوسفند بگویید خدا هست و برای آن اثبات خداوند متعال بنمایید مُلتفت و متوجه نمی گردد .

عَلَىٰ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ النَّبِيُّ وَالْحُجَّةُ فِيمَا بَيْنَ الْعِبَادِ وَبَيْنَ اللَّهِ الْعَقْلُ^{۱۷}

حضرت صادق صلوات الله عليه فرمود: حجت خدا بر بندگان پیغمبر است و حجت میان بندگان و خدا عقل است

قال أبي عبد الله عليه السلام: ... فَبِالْعَقْلِ عَرَفَ الْعِبَادُ خَالِقَهُمْ وَ أَنَّهُمْ مَخْلُوقُونَ وَ أَنَّهُ الْمُدَبِّرُ لَهُمْ...^{۱۸}

امام صادق سلام الله عليه : ...بوسیله خرد بندگان آفریننده خود را شناسند و دانند که مخلوقند و هم او مدبر آنها است

لَمْ يَكُنْ إِلَىٰ إثْبَاتِ صَانِعِ الْعَالَمِ طَرِيقٌ إِلَّا بِالْعَقْلِ لِأَنَّهُ لَا يُحَسُّ^{۱۹}

ادله و براهین اثبات خداوند متعال (لیس کمتله شیء) از نصوص و روایات اهل بیت علیهم السلام :

قدم اول در اثبات خداوند متعال (مناط و ویژگی های موجود ممکن) :

باید پیش از هر چیز بدانیم که لازم است ملاک مخلوقیت اشیاء روشن شود، یعنی آنکه شیء و اشیاء باید چگونه باشند تا ما به آن ها مخلوق بگوییم !؟

یک موجود اگر چگونه باشد به آن مخلوق می گوئیم و اقرار می کنیم که نیازمند به خالق است ؟

چه ملاک هایی باید در یک شیء باشد تا حکم کنیم او را خالق است که اینچنین او را آفریده است ؟

۱۷ الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۲۵

۱۸ الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۲۹

۱۹ بحار ج ۹۰ ص ۹۱

این نکته بسیار مهم است که در نصوص روایی ما کاملاً به آن اشاره شده است. از مجموعه روایات و نصوص اینگونه استفاده می گردد که ملاک های زیر ویژگی های مخلوقات است :

۱- محدودیت

۲- متجزی بودن (دارای اجزاء بودن، مانند انسان که دارای دست و پا و گردن و میلیون ها سلول است)

۳- مقداری بودن

۴- زیاده و نقصان پذیر بودن

۵- تغییر پذیر بودن

این ها همه مناط و ملاک و معیار مخلوقیت است و معیار فقر و احتیاج به یک خالق است.

بیان:

موجودی که عددی و قابل شمارش و قابل تقسیم است، و ابتدا و انتها دارد و اول و آخر دارد (یعنی محدود است) به دلیل همین محدودیت و عددی بودن (قابل پذیرش کمی و زیادی بودن)، چنین موجودی نیازمند به خالق است، یعنی چنین موجودی با این اوصاف به اصطلاح فلاسفه و متکلمین ممکن الوجود است (و به تعبیر روایات : یجوز ان یوجد و یبطل) یعنی آنکه می شود موجود شود و می شود از بین برود و نابود شود، و وجود و عدم برای آن ضرورت ندارد. همچنین این موجود با این صفات می تواند فرد دوّم و سوّم پیدا کند (مثال ۱ : شما الان یک اسب دارید، یک اسب می تواند ۲ اسب باشد و میتواند ۳ اسب باشد و می تواند اصلاً همین یک اسب نیز موجود نباشد عقلاً هر کدام از این حالات ممکن است اما هیچ کدام از این حالات ضرورت ندارد و واجب نیست)

همچنین موجود محدود و مقداری از آن جهت که تغییر پذیر است، قابل زیاده و نقصان است یعنی عقلاً می شود به آن اضافه نمود و می شود از آن کاست لذا هر موجود محدود و مقداری قابل زیاده و نقصان است

(مثال ۲ : یک میز ۳ متری ناهارخوری را در نظر بگیرید، آیا عقلاً ممکن است این میز ۴ متر بشود ؟ بله می توان ۱ متر دیگر به آن افزود، آیا ممکن است این میز ۲ متر بشود بله می توان ۱ متر از آن کاست، پس هر شیء محدودی همانند میز، قابل زیاده و نقصان است و عقلاً از نابودی در امان نیست)

چنین موجودی با این صفات می شود موجود باشد و می شود معدوم باشد (ممکن الوجود است) توضیح آنکه : نه بودن برای این موجود ضروری است و نه نبودن برای او ضروری است، وقتی چنین شیئی محدود است عقلاً می تواند صفتش همینگونه باشد که هست و یا اینکه صفتش به حالت دیگری تغییر کند، می شود فرد دوّم پیدا کند و دو تا بشود و یا اصلاً نباشد.

لذا هر شیئی که محدود و مقداری و متجزی (دارای اجزاء) است فرد پذیر و تکرار پذیر است، قابل افزایش و نقصان است، هر موجودی که بودن و نبودن برای او ضروری نیست، حال که هست عقل می گوید علّتی دارد که آن را به این شکل بوجود آورده است و ایجاد نموده است .

قدم دوّم:

سوال : خالق و علّت این شیء ممکن مثل این شیء است یا مثل این شیء نیست ؟!

توضیح : آیا علّت این شیء ممکن الوجود نیز مانند خود آن مقداری، عددی، متجزی (دارای اجزاء) و دارای کل و جزء و قابل زیاده و نقصان (پذیرش کمی و زیادی) است ؟ یا خیر ؟!

چنانچه در پاسخ به سوال بالا گفته شود : بله علّت این شیء نیز مثل این شیء است خواهیم گفت : پس آن علّت نیز به درد همین شیء مبتلا است یعنی آن نیز می شود باشد و می شود نباشد، قابل زیاده و نقصان است، عددی است، مقداری است، متجزی است و هیچ کدام از حالاتی که دارد مانند آن شیء مذکور برای او ضرورت ندارد!!

اگر هزاران علّت دیگر نیز برای این علّت قائل شویم که مانند آن باشند همگی اینها به این درد مبتلا هستند، پس نتیجه آنکه همه ی این ها یک مجموعه محدود هستند که قابل زیاده و نقصان هستند و ممکن الوجود هستند (می شود باشند می شود نباشند و به تک تک این ها می توان افزود و یا از آن ها کم کرد ولو در مقام فرض عقلی)، در نتیجه عقل می گوید کلّ این مجموعه چون می شود باشند و می شود نباشند باید یک موجودی خارج و غیر این مجموعه باشد که او دیگر نباید شبیه این ها باشد (یعنی مانند این ها محدود و عددی و مقداری و قابل زیاده و نقصان و متجزی نباشد) لذا یک موجودی که نباید شبیه این ها باشد باید این ها را ایجاد کرده باشد.

پس یک موجود متعالی از اینها و ماورای از اینها و متباین با اینها، اینها را ایجاد کرده و عقلا او دیگر نباید محدود باشد چرا که اگر محدود باشد همین سوال در رابطه با او ایجاد می شود و عقل می گوید خود همین را چه کسی ایجاد کرده است؟!

لذا ما یک مجموعه محدود و قابل زیاده و نقصان داریم، که علت و خالق دارد که آن خالق حتما باید مانند اینها نباشد، شیء بخلاف الاشياء باشد، لیس کمثله شیء باشد، احد باشد، ابعاض نداشته باشد (تقسیم پذیر نباشد)، تغییر پذیر و تبدیل پذیر نباشد.

در یک روایت نورانی از وجود مقدس امام جواد علیه السلام این معانی در کلماتی بسیار زیبا و دقیق بیان شده است :

الامام الجواد سلام الله عليه : ... لَأَنَّ مَا سِوَى الْوَاحِدِ مُتَجَزِّئٌ وَاللَّهُ وَاحِدٌ لَا مُتَجَزِّئٌ وَلَا مُتَوَهِّمٌ بِالْقَلَّةِ وَالْكَثَرَةِ وَ كُلُّ مُتَجَزِّئٍ أَوْ مُتَوَهِّمٍ بِالْقَلَّةِ وَالْكَثَرَةِ فَهُوَ مَخْلُوقٌ دَالٌّ عَلَى خَالِقٍ لَهُ...^{۲۰}

آنچه جز خدای واحد است تجزیه پذیر است و خدا واحدی است که نه تجزیه پذیر است و نه کم و بیش در ذات او تصور شود و هر آنچه تجزیه پذیر است یا آنچه در آن تصور کم و بیش شود مخلوقی است که دلالت بر خالق خویش دارد

نکات روایت:

- به جز خداوند متعال همه چیز متجزی (دارای اجزاء است)
- موجود مجردی به جز ذات خداوند متعال نداریم
- ذات خداوند خدای متعال قابل توهم به زیاده و نقصان (کمی و زیادی) نیست
- زیاده و نقصان پذیری ویژگی ذات متجزی و محدود و عددی و مقداری است
- هر شیء قابل زیاده و نقصان (متجزی) مخلوق است
- هر چیزی که قابل زیاده و نقصان باشد ممکن الوجود است (می شود باشد و می شود نباشد)

۲۰ الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۱۶

روایت دیگری از وجود نورانی امام رضا سلام الله علیه :

قال الرضا عليه السلام : لِشَهَادَةِ الْعُقُولِ أَنْ كُلَّ مَحْدُودٍ مَخْلُوقٌ...^{۲۱}

عقول شهادت میدهند که هر محدودی مخلوق است (خالقی دارد)

روایت دیگری از حضرت صادق سلام الله علیه :

أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ فَضِيلِ بْنِ عُمَانَ عَنْ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: - سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَقُلْتُ أَمَّا الْأَوَّلُ فَقَدْ عَرَفْنَاهُ وَأَمَّا الْآخِرُ فَبَيْنَ لَنَا تَفْسِيرُهُ فَقَالَ إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ إِلَّا يَبِيدُ أَوْ يَتَغَيَّرُ أَوْ يَدْخُلُهُ التَّغْيِيرُ وَالزَّوَالُ أَوْ يَنْتَقِلُ مِنْ كَوْنٍ إِلَى كَوْنٍ وَمِنْ هَيْئَةٍ إِلَى هَيْئَةٍ وَمِنْ صِفَةٍ إِلَى صِفَةٍ وَمِنْ زِيَادَةٍ إِلَى نُقْصَانٍ وَمِنْ نُقْصَانٍ إِلَى زِيَادَةٍ إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ^{۲۲}

هیچ چیزی نیست مگر اینکه از میان می رود و دگرگون می شود، یا اینکه تغییر و زوال را در آن راه است، یا اینکه از رنگی به رنگ دیگر، و از شکلی به شکل دیگر، و از صفتی به صفتی دیگر، و از زیاده رو به نقصان یا از نقصان رو به زیادی می رود مگر پروردگار عالمیان .

همچنین امیرالمومنین علیه السلام در یک روایت بلند می فرمایند :

... لِإِفْتِرَاقِ الصَّانِعِ مِنَ الْمَصْنُوعِ وَالْحَادِّ مِنَ الْمَحْدُودِ...^{۲۳}

زیرا لازم است که آفریدگار و آفریده، و حد نهنده و محدود شده تفاوت داشته باشند.

در روایت دیگر امام معصوم علیه السلام می فرماید :

وَكَيْفَ يَجْرِي عَلَيْهِ مَا هُوَ أَجْرَاهُ أَوْ يَعُودُ إِلَيْهِ مَا هُوَ ابْتِدَآءُهُ إِذَا لَتَفَاوَتَتْ ذَاتُهُ وَلَتَجَزَّأَ كُنْهُهُ^{۲۴}

۲۱ الأمالي (للطوسي)، النص، ص: ۲۲

۲۲ الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۱۵

۲۳ الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۴۰

۲۴ التوحيد (للصدوق)، ص: ۴۰

نتیجه:

خداوند سبحان، از مقوله ی عدد، کمیت و مقدار و اجزاء خارج است (قل هو الله احد) و این مخلوقات هستند که محدود، مقداری، عددی و متجزی (دارای اجزاء و جزء و کل هستند).

و در نهایت به بخشی از روایتی منسوب به امیرالمومنین علیه السلام توجه می کنیم:

قال امیرالمومنین علیه السلام: ... هُوَ وَاحِدٌ لَيْسَ لَهُ فِي الْأَشْيَاءِ شَبْهٌ كَذَلِكَ رَبُّنَا وَقَوْلُ الْقَائِلِ إِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَحَدِي الْمَعْنَى يَعْنِي بِهِ أَنَّهُ لَا يَنْقَسِمُ فِي وُجُودٍ وَلَا عَقْلٍ وَلَا وَهْمٍ « كَذَلِكَ رَبُّنَا عَزَّ وَجَلَّ »^{۲۵}

او واحدی است که در اشیاء برای او شبیهی نیست پروردگار ما اینچنین است و سخن گوینده که می گوید آن جناب عز و جل احدی المعنی است یعنی از این قصد میکند که خدا منقسم نمیشود نه در وجود ذهنی و خارجی و نه در عقل و نه در وهم و خیال و پروردگار عز و جل ما چنین است.

نکات:

- خداوند احدی المعنی است یعنی نه وجود خارجی او قابل تقسیم است و نه در ذهن و تحلیل ذهنی قابل انقسام و تقسیم است و نه قابل انقسام در وهم و خیال است.
- خداوند متعال، خالق کمیت و مقدار است و خود مقدار ندارد.

پایان جلسه دوم

جلسه سوم:

راه فطرت:

(این راه به دو طریق شهودی (قائلین به شهود ذات حق) و غیر شهودی (غیر قائلین به شهودی ذات) تقسیم می شود)

در جلسه اول بیان شد که یک رویکرد معرفتی رویکرد فطرت است و به این معناست که انسان بدون آنکه نیاز به ادله عقلی و برهان داشته باشد مسئله خداوند سبحان برای او روشن است و این معرفت را مثل بدیهیات به نحو غریزی در درون خود واجد است، لکن ممکن است در دنیا غفلتی حادث شود که انسان متوجه و ملتفت به خداوند نباشد و انبیاء علیهم السلام نیز می آیند و انسان را متذکر می نمایند به آنچه که در درون خود دارد و آن را وجدان می کند، پس کار انبیاء در این مکتب تذکر به این معرفت است که در درون خود انسان موجود است!

نقد و بررسی این طریق:

ابتدای امر باید بگوییم این دلیل و طریق را معتبر نمی دانیم به این دلیل که از طرفداران این مکتب و رویکرد سوال می کنیم: منظور شما از بدیهی بودن چیست؟

ابتدا برای یادآوری معنای بدیهی چند مثال در رابطه با بدیهیات می آوریم:

مثال ۱: شما می گوید کل از جزء بزرگتر است می گویند چرا؟ می فرمایید همین که تصور می کنید کل را و تصور می کنید جزء را تصدیق می کنید که کل از جزء بزرگتر است و نیاز به طلب دلیل نیست!

مثال ۲: مثلث ۳ ضلع دارد، میگویند چرا؟ می گویند: چون واضح است و روشن است نیاز به دلیل ندارد حتی اگر نیاز به دلیل داشته باشد انسان دلیل طلب نمی کند چون بدیهی است.

مثال ۳: اجتماع نقیضین محال است یعنی نمی شود یک چیزی هم باشد و هم نباشد، خوب بدیهی است که ممکن نیست که یک چیز هم باشد و هم نباشد به این مسئله یک مسئله واضح و بدیهی می گوییم و نیاز به طلب دلیل در خود احساس نمی کنیم.

طرفداران این رویکرد اعتقادی (رویکرد فطرت به معنایی که در اول بحث گفته شد) می گویند: خداوند سبحان نیز اینگونه است (یعنی مانند مثال های بالا می باشد) و دلیل نمی خواهد، در حالیکه این خلاف تجربه و وجدان ما می باشد. آیا این بچه هایی (کودکانی) که در بین ما هستند همینگونه اند؟! آیا حقیقتاً در رابطه با وجود خدا دلیل نمی خواهند؟! و در مورد خداوند متعال مرتباً از ما سوال نمی کنند؟! ما حتی زمانیکه آن ها را به خداوند ملتفت می کنیم، باز در رابطه با رنگ خدا، جای خدا، اندازه ی خدا، شکل خدا سوال می کنند، و اصلاً نمی تواند تصور کند که ذاتی وجود دارد که رنگ ندارد، مکان ندارد، احد است، صمد است و مانند آن!! و این مطلب را به وضوح دیده اید که با وجود اینکه ده ها بار برای آنها توضیح می دهید باز سوال می کنند و متوجه و ملتفت به ذات غیر متجزی و غیر مقداری و غیر زمانمند و غیر مکانمند نمی گردند

و اینگونه نیست که خداوند برای آنها مثل این بدیهیات باشد و حتی اگر یک نمونه نشان بدهیم که اینگونه نیست که کودک بتواند بدون برهان و دلیل عقلی متوجه ذات شیء بخلاف الاشیاء و لیس کمثله شیء گردد ادعای ما ثابت می گردد

مرحوم صدوق ره می فرماید (مضمون کلام ایشان) : عده ای از اهل بحث گفته اند چنانچه وحی و پیغمبر نباشد مسئله ی خدا برای بشر روشن است!! این چه سخنی است و کجا اینگونه شده است!؟

با وجود این همه زحمت پیغمبران باز مردم را میبینید که این همه به شرک و تشبیه افتاده اند!!

ممکن است طرفداران این رویکرد در اثنای بحث اشکال نمایند که پس با این همه آیات و روایات چه می کنید!؟ خواهیم گفت کدام آیات!؟

می فرمایند :

فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكَ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ

هنگامی که سوار بر کشتی شوند، خدا را با اخلاص می خوانند (و غیر او را فراموش می کنند)؛ اما هنگامی که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات داد، باز مشرک می شوند!

جواب : مخاطب این آیه مشرکین هستند نه آتئیست ها و نه ماتریالیست ها ، مشرکین همگی به برکت مساعی انبیاء گذشته فهمیده بودند که خدایی هست، حضرت ابراهیم سلام الله علیه برهان آورده بود و انبیاء برای این ها دلیل و برهان اقامه کردند، بعد ها این توحید آلوده به شرک شده است و نه اینکه اصل الله را عرب قبول نداشته، بعد منظور این است که این ها زمانی که به بأس و ضراء می افتند دست از شرک می کشند و به سراغ ربّ الارباب می روند و از خداوند متعال طلب کمک و نجات می نمایند اما بعد از نجات و رفتن به خشکی دوباره به خدایان دروغین که شریک خداوند متعال کرده بودند باز می گردند .

نتیجه : این آیه به این معنا نیست که هر کودکی بدون تربیت و تعلیم و آموزش، همین که بگوید خدا، به شما بگوید بله خدای احد و صمد و بلازمان و مکان را می گویی می دانم!!

حتّی اگر طرفداران این مکتب در رابطه با عالم ذرّ بحث بنمایند در پاسخ ایشان :

؟ سوال میپرسیم : آیا در عالم ذرّ توحید را انبیاء و اهل بیت علیهم السلام به ما آموزش داده اند و بر اثبات خداوند متعال برهان اقامه فرموده اند یا آنکه خیر در آنجا مثل سایر بدیهیات (مثلاً اینکه کلّ از جزء بزرگتر است) خدا روشن بوده است، و دلیل نمی خواسته است!؟ یعنی شما در آنجا صرف تصور کردن تصدیق

نموده اید؟ یعنی صرف تصوّر اینکه یک ذاتی هست که زمان ندارد، مکان ندارد، اجزاء ندارد این را تصدیق می کنید که مطلب روشن است ؟ یا اینکه باید دلیل و برهان می شنیدید و بعد تصدیق میکردید ؟!

پاسخ دیگر به طرفداران این مکتب این است که این بحث یک امر وجدانی است و هر کس به خود مراجعه کند می یابد که توحید اینگونه نیست که به صورت فطری و درونی ما در ابتدای امر بدون استماع و فهم این براهین، خدای احد و صمد و غیر متجزی و بلازمان و بلامکان را از کودکی بشناسیم، بلکه این به برکت تعالیم انبیاء و اهل بیت علیهم السلام است که اولاً با شنیدن و تصوّر این مفاهیم عقلی و براهین نورانی برای موحد اثبات می شود و سپس وی تصدیق به این مطلب می کند.

طریق شهود خداوند (شهودی - تبیینی):

این گروه می گویند تباین ما با خدا محفوظ است ما با خدا وحدتی نداریم، ما مخلوقیم خدا خالق است، اما خداوند سبحان با فعل خودش کاری میکند که ما آن ذات مقدس را شهود بنماییم .

بعد می فرمایند این راه از راه عقل خیلی بهتر است چون متن واقع را می یابیم، مصداق خدا را با چشم دل می بینیم و می یابیم .

پاسخ مهم به طرفداران شهود ذات

ذات حق به هیچ وجه نه در دنیا، نه در آخرت و نه در عوالم ذرّ قابل شهود نیست!

ابتدا سوالی از طرفداران این طریق می پرسیم :

شهود وصف من است یا وصف خدا؟

من شهود می کنم یا خدا شهود می کند ؟

اگر بگویید خدا خودش را شهود می کند این همان وحدت وجود است !!

اما اگر می فرمایید من هستم که خدا را شهود میکنم!!

سوال: وقتی خدا را شهود می کنی، از مخلوق بودن خارج می شوی؟ از زمان و مکان خارج می شوی؟!

قطعاً از مخلوقیت خارج نمی شوی، و در زمان و مکان هستی، چون شهود وصف تو است، وصف هم یک موصوف می خواهد، موصوف موجود محدود است، وصفش نیز محدود است، و اگر وصفش محدود است، در زمان حادث می شود، چطور می توانید با وصف محدود، ذاتی که در زمان نیست را شکار کنید؟!

مثلاً: می گوید در این حالی که بودم، به یکباره در این ساعت و در این دقیقه ذات خدا را دیدم!!

خداوند که به دقیقه و زمان نمی آید!!

خداوند که مکان ندارد که در فلان موقعیت و مکان او را ببینید!!

لذا به همان دلیل که من با چشم سر نمی توانم خدا را ببینم، با چشم قلب نیز نمی توانم او را ببینم. چرا که برهان مطلب یک چیز بیشتر نیست، چشم، یک حقیقت محدود و مقداری است و چیزهایی که زمان و مکان دارد را می بیند، قلب نیز به شرح ایضاً محدود است و چیزهایی که زمان و مکان دارد را می تواند ببیند. بالنتیجه ذات غیر متجزی و غیر مقداری و غیر زمانمند و مکانمند خداوند نه با چشم دل و نه با چشم سر دیده نمی شود.

لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ^{۲۶}

چشمها او را نمی بینند؛ ولی او همه چشمها را می بیند؛ و او بخشنده (انواع نعمتها، و با خبر از دقائق موجودات)، و آگاه (از همه) چیز است.

در تفسیر آیه شریفه :

مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيُّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ - لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ فَقَالَ يَا أَبَا هَاشِمٍ أَوْهَامُ الْقُلُوبِ أَدَقُّ مِنْ أَبْصَارِ الْعُيُونِ أَنْتَ قَدْ تُدْرِكُ بَوَهِمَكَ السَّنَدَ وَالْهِنْدَ وَالْبُلْدَانَ الَّتِي لَمْ تَدْخُلْهَا وَلَا تُدْرِكُهَا بَبَصَرِكَ وَأَوْهَامُ الْقُلُوبِ لَا تُدْرِكُهَا فَكَيْفَ أَبْصَارُ الْعُيُونِ.^{۲۷}

ابو هاشم گوید: به حضرت جواد (علیه السلام) آیه «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» را عرض کردم، فرمود: ای ابا هاشم خاطره دلها دقیقتر از بینائی چشمهاست، زیرا تو گاهی با خاطره دلت سند و هند و شهرهایی که بآنها نرفته ای درک میکنی ولی با چشمت درک نمیکنی، خاطره دلها خدا را درک نکنند تا چه رسد بینائی چشمها.

در روایت دیگر داریم :

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَاعِ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ اللَّهِ هَلْ يُوصَفُ فَقَالَ أَمَا تَقْرَأُ الْقُرْآنَ قُلْتُ بَلَى - قَالَ أَمَا تَقْرَأُ قَوْلَهُ تَعَالَى - لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ قُلْتُ

^{۲۶} الانعام : ۱۰۳
^{۲۷} الکافی ج ۱ ص ۹۹

بَلَى قَالَ فَتَعْرِفُونَ الْأَبْصَارَ قُلْتُ بَلَى قَالَ مَا هِيَ قُلْتُ أَبْصَارُ الْعُيُونِ فَقَالَ إِنَّ أَوْهَامَ الْقُلُوبِ أَكْبَرُ مِنْ أَبْصَارِ الْعُيُونِ فَهُوَ لَا تُدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَوْهَامَ.^{۲۸}

ابو هاشم گوید: بامام رضا (ع) عرض کردم: میتوان خدا را توصیف نمود؟ فرمود: مگر قرآن نمیخوانی؟ عرض کردم: چرا فرمود: مگر نخوانده‌ئی گفته خدای تعالی را «أَبْصَارُ دُرُكُشْ نَكْنَنْدُ وَاوْ أَبْصَارُ رَا دُرُكُ كَنْدُ» گفتم: چرا، فرمود: میدانید ابصار چیست؟ گفتم دیدن بچشمها، فرمود: خاطرات دلها از بینائی چشمها قویتر است، خاطرات او را درک نکنند و او خاطرات را درک کند.

ممکن است طرفداران این طریق بفرمایند مگر روایت نداریم که :

أَبِي رَحْمَهُ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: حَضَرْتُ أَبَا جَعْفَرٍ فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْخَوَارِجِ فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا جَعْفَرٍ أَيُّ شَيْءٍ تَعْبُدُ قَالَ اللَّهُ قَالَ رَأَيْتَهُ قَالَ لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ وَلَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ

عبد الله بن سنان از پدرش نقل کرده که حضور امام باقر (ع) بودم یکی از خوارج خدمتش رسید و گفت ای ابا جعفر چه را پرستی؟ فرمود خدا را گفت او را دیدی؟ فرمود دیده‌ها عیانش نبینند و دلها بحقیقت ایمانش دریابند

و یا روایت دیگری که امیرالمومنین علیه السلام فرموده اند و شبیه روایت بالا می باشد .

لازم است که خوب دقت بنماییم : در روایت بالا امیرالمومنین علیه السلام و یا امام باقر علیه السلام می فرماید به حقایق ایمان خدا را می بینم

حال سوالی بوجود می آید که : تعریف ایمان چیست ؟

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ الرَّازِيِّ عَنْ أَبِي الصَّلْتِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ الرُّضَاعَ عَنِ الْإِيمَانِ فَقَالَ الْإِيمَانُ عَقْدُ الْقَلْبِ وَ لَفْظُ بِاللِّسَانِ وَ عَمَلُ بِالْجَوَارِحِ لَا يَكُونُ الْإِيمَانُ إِلَّا هَكَذَا.

ابو صلت هروی می گوید: از امام رضا (ع) در باره ایمان پرسیدم فرمود: ایمان اعتقادی در دل و سخنی با زبان و عملی با اعضای بدن است و ایمان جز این نمی باشد.

و همچنین در نهج البلاغه داریم که کمال معرفت خدا تصدیق است:

امیرالمومنین علیه السلام : كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ

و در جای دیگر در عیون اخبار الرضا علیه السلام داریم که این معرفت به وسیله عقول حاصل می شود:

... بِصُنْعِ اللَّهِ يُسْتَدَلُّ عَلَيْهِ وَ بِالْعُقُولِ تُعْتَقَدُ مَعْرِفَتُهُ...^{۲۹}

امام رضا سلام الله علیه : به وسیله مخلوقات و ساخته های خدا، می توان بر وجود او استدلال کرد و توسط عقل است که معرفت و شناخت او پا می گیرد

پس ایمان عقیده ی قلبی است و اقرار زبانی و عمل به ارکان آن، و این ایمان و معرفت به وسیله ی قلبی که جایگاه های تعقل هستند حاصل می شود و به یقین منجر می گردد

لذا عقل با قلب تفاوت جوهری ندارد، یکی از شئون قلب انسان همان عقل است، که به وسیله آن می فهمد، قرآن کریم در رابطه با کارکرد قلوب می فرماید :

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ^{۳۰}

آیا آنان در زمین سیر نکردند، تا دلهایی داشته باشند که حقیقت را با آن درک کنند (به آن تعقل کنند) ؛ یا گوشهای شنوایی که با آن (ندای حق را) بشنوند؟! چرا که چشمهای ظاهر نابینا نمی شود، بلکه دلهایی که در سینه هاست کور می شود.

لذا قرآن تعقل را به قلب اسناد می دهد و می گوید قلب جایگاه تعقل است در روایت داریم :

...لَمْ يَكُنْ إِلَىٰ إثْبَاتِ صَانِعِ الْعَالَمِ طَرِيقٌ إِلَّا بِالْعَقْلِ لِأَنَّهُ لَا يُحَسُّ...^{۳۱}

برای اثبات صانع عالم راهی جز راه عقل نمی باشد چون او حس نمیگردد...

برهان این روایت چیست ؟

خدایی که قابل حس نیست، چه حس بیرونی و چه حس درونی، راهی در اثبات او جز عقل وجود ندارد و شهود ذات او مُحال عقلی

^{۲۹} عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۱۵۰

^{۳۰} الحج : ۴۶

^{۳۱} بحار ج ۹۰ ص ۹۱

عن ابی عبدالله علیه السلام : ..أَنَّهُ لَا جِسْمَ وَلَا صُورَةَ وَلَا يُحَسُّ وَلَا يُجَسُّ وَلَا يُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ الْخَمْسِ لَا تُدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ...^{۳۲}

امام صادق علیه السلام : او (خداوند متعال) جسم نیست، صورت نیست، دیده نشود، لمس نگردد، و بهیچ یک از حواس پنجگانه در نیاید، خاطرها درکش نکنند و گذشت روزگار کاهشش ندهد

حتی اوهام قلوب که از دیدگان سر بسیار قوی تر هستند، راهی به سوی معرفت و درک او ندارد، و باید دانست که اگر کسی مدعی شود که چیزی از ذات او را وجدان کرده است این توهمی بیش نیست چرا که ذات خداوند متعال ابعاض و اجزاء ندارد و قابل یافتن و درک برای مخلوقات نیست به این روایت دقت فرمایید :

... مَا تُصَوِّرُ فِي الْأَوْهَامِ فَهُوَ خِلَافُهُ لَيْسَ بِرَبِّ مَنْ طُرِحَ تَحْتَ الْبَلَاغِ وَمَعْبُودٍ مَنْ وُجِدَ فِي هَوَاءٍ أَوْ غَيْرِ هَوَاءٍ...^{۳۳}

هر آنچه در وهم و خیال درآید او خلاف آن باشد. پروردگار نباشد آن که در حیطة وصف و بیان و درک مطرح باشد و معبود نباشد آن که در محدوده هوا یا غیر هوا یافت شود

پس آنچه بزرگان این رویکرد در آثار خود گفته اند که کمال بندگی این است که انسان خدا را وجدان کند سخنی کاملاً باطل و بی اساس است .

توضیح : در رابطه با روایاتی هم که می فرمایند در عالم ذرّ خدا خودش را به مخلوقات شناساند باید دانست مطابق فرمایش روایات اهل بیت علیهم السلام، خداوند در آن عالم بدون شبه و مثل و به اعلام و دلالات و براهین خود را به مخلوقات معرفی فرموده است لذا سنخ خداشناسی در تمام عوالم عقلی است و به براهین عقلی، معرفت خدا حاصل می گردد.

به این روایت دقت فرمایید :

....عَرَفْتُ مُحَمَّدًا بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حِينَ خَلَقَهُ وَ أَحَدَثَ فِيهِ الْحُدُودَ مِنْ طُولٍ وَ عَرْضٍ فَعَرَفْتُ أَنَّهُ مُدَبِّرُ مَصْنُوعٍ بِاسْتِدْلَالٍ وَ إِلْهَامٍ مِنْهُ وَ إِرَادَةٍ كَمَا أَلْهَمَ الْمَلَائِكَةَ طَاعَتَهُ وَ عَرَفَهُمْ نَفْسُهُ بِلَا شَبِّهِ وَ لَا كَيْفٍ...^{۳۴}

امیرالمومنین علیه السلام : محمد را بخدای عز و جل شناختم در هنگامی که او را آفرید و اندازها را از طول و عرض در او احداث فرمود پس شناختم که آن حضرت مدبريست مصنوع که خدا او را تدبیر فرموده و ساخته باستدلال و الهامی از او و اراده چنان که طاعت خود را بفروشان الهام نموده و خود را بایشان شناسانیده بی مانند و چون و چگونگی

^{۳۲} الکافی ج ۱ ص ۸۳

^{۳۳} تحف العقول ص ۲۴۴

^{۳۴} التوحید ص ۲۸۷

همچنین به این روایت :

عن ابی عبدالله علیه السلام : ..إِنَّمَا عَرَفَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ نَفْسَهُ إِلَى خَلْقِهِ بِالْكَلَامِ وَ الدَّلَالَاتِ عَلَيْهِ وَ الْأَعْلَامِ.^{۳۵}

امام صادق علیه السلام : .. همانا خدا عز و جل خود را بخلق خود با همان سخن معرفی کرده است و با نشانه‌ها و راهنمایی‌هایی که بیان کرده است

نتیجه : یگانه راه شناخت خدا فقط به معرفی انبیاء و اهل بیت علیهم السلام از طریق آیات و دلالات است.

سُنَرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ^{۳۶}

به زودی نشانه‌های خود را در اطراف جهان و در درون جان‌شان به آنها نشان می‌دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است؛ آیا کافی نیست که پروردگارت بر همه چیز شاهد و گواه است؟!

توضیح آنکه : من با دیدن این آیات آفاقی و انفسی و با دیدن این حالات در خود، متنبه می‌شوم که هیچ کدام از این حالات در من ضروری نیست، لذا در هر کدام از این حالات که قرار دارم (عاقلم، فهیمم، شنوا، بینا و ..) قطعا یک خالق این صفات و ویژگی‌ها را به من داده است که او خود مثل من نیست !!

نکته : دو مطلب زیر را با دقت با یکدیگر جمع بنمایید

الف : اگر خدا خودش را معرفی نفرماید کسی راه به معرفت او نخواهد برد !

ب: معرفی خدا معرفتی ذات خود نیست، بلکه خداوند انبیاء را تربیت می‌نماید و متوجه نشانه‌هایش می‌نماید بعد انبیاء علیهم السلام این مطالب را به ما آموزش می‌فرمایند .

.. بِكَ عَرَفْتُكَ وَ أَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ وَ دَعَوْتَنِي إِلَيْكَ وَ لَوْ لَا أَنْتَ لَمْ أَدْرِ مَا أَنْتَ ..^{۳۷}

(خدایا) من تو را به تو شناختم و تو مرا به خود راهنمایی فرمودی و به خود دعوت نمودی و اگر تو نبودی نمی‌دانستم که تو چه هستی !!

بحث دیگر پیرامون آیات و روایاتی که ظاهر آن به رویت اشاره دارد :

آن روایات و آیاتی که ظاهر آن اشاره به رویت دارد به چه معناست ؟!

مانند :

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ^{۳۸}

^{۳۵} الکافی ج ۸ ص ۱۴۸

^{۳۶} فصلت : ۵۳

^{۳۷} اقبال الاعمال ج ۱ ص ۶۷

^{۳۸} القیامه : ۲۳

(آری) در آن روز صورتهایی شاداب و مسرور است، و به پروردگارش می‌نگرد!

توضیح :

این روایات و آیات به هیچ وجه به معنای رویت و شهود ذات خداوند نیست، بلکه انسان بعد از اینکه خدا را شناخت به برکت تعالیم انبیاء به او ایمان بیاورد و دائما متوجه خدا باشد، و توجه به خدا بنماید.

قطعا مادران شهید را دیده اید؟! بچه های خود را نمی بینند (اگر چه عقلا ممکن است بتوانند ببینند و شهود کنند) اما می فرمایند تمام فکر و ذکر ما بچه های ما هستند. بلا تشبیه برای انسان مومن موحد نیز همینگونه است که گرچه عقلا محال است بتواند خداوند متعال را شهود بنماید اما قلب و فکر و ذکر او در هر حال به یاد خداوند و متوجه خداوند متعال است .

بحث دیگر که بسیار مهم است این سوال است که آیاتی که در قرآن پیرامون لقاء الله است به چه معناست ؟

مانند این آیه شریفه در سوره مبارکه انعام :

وَكُلُّ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَٰذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ

اگر آنها را به هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان ایستاده‌اند، ببینی! (به آنها) می‌گوید: «آیا این حق نیست؟» می‌گویند: «آری، قسم به پروردگارمان (حق است!)» می‌گوید: «پس مجازات را بچشید به سزای آنچه انکار می‌کردید!» آنها که لقای پروردگار را تکذیب کردند، مسلما زیان دیدند؛ (و این تکذیب، ادامه می‌یابد) تا هنگامی که ناگهان قیامت به سراغشان بیاید؛ می‌گویند: «ای افسوس بر ما که درباره آن، کوتاهی کردیم!» و آنها (بار سنگین) گناهانشان را بر دوش می‌کشند؛ چه بد باری بر دوش خواهند داشت!

پاسخ : که لقاء الله به معنای قیامت و بعث است

امیرالمومنین علیه السلام : .. وَقَوْلُهُ مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ يَعْنِي مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِأَنَّهُ مَبْعُوثٌ فَإِنَّ وَعْدَ اللَّهِ لَآتٍ مِنَ الثَّوَابِ وَالْعِقَابِ فَالْقَاءُ هَاهُنَا لَيْسَ بِالرُّؤْيَا وَاللِّقَاءُ هُوَ الْبَعْثُ فَافْهَمْ جَمِيعَ مَا فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنْ لِقَائِهِ فَإِنَّهُ يَعْنِي بِذَلِكَ الْبَعْثُ...^{۳۹}

^{۳۹} التوحيد للصديق : ص ۲۶۷

شیخ صدوق در کتاب توحید ضمن روایت مفصلی « که از حضرت علی علیه السلام نقل میکند در جواب مردیکه از تفسیر آیاتی سؤال میکرد فرمود: مقصود از لقاء در تمام مواردی که در قرآن ذکر شده بعث و برانگیختن روز قیامت است..

همچنین در رابطه با روایات رویت (ما جاء فی الرویة) در توحید صدوق :

این روایات به این معناست که مومن طوری به خداوند باور و علم دارد، طوری یقین دارد و قلبش متوجه خداست که آن خداوند در برابر او است و او را میبیند (در حالی که می داند رویت خدا مُحال عقلی است)
جناب صدوق ره بعد از ذکر روایات این باب پیرامون روایات رویت می فرماید :

و معنى الرؤیة الواردة فی الأخبار العلم و ذلك أن الدنيا دار شکوک و ارباب و خطرات فإذا کان يوم القيامة کشف للعباد من آیات الله و أموره فی ثوابه و عقابه ما یزول به الشکوک و یعلم حقيقة قدرة الله عز و جل و تصدیق ذلك فی کتاب الله عز و جل - لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ فمعنی ما روی فی الحديث أنه عز و جل یرى أى یعلم علما یقینا کقوله عز و جل - أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ ...^{۴۰}

ترجمه قول شیخ صدوق ره :

معنی دیدنی که در اخبار وارد شده علم است و بیانش آنست که دنیا خانه شکها و در شک افتادن و اندیشهها است که در خاطر گذرد و چون روز قیامت شود از آیات خدا و امورش در ثواب و عقابش آنقدر از برای بندگان کشف و ظاهر شود که شکها بآن بر طرف شود و حقیقت قدرت خدای عز و جل معلوم گردد و تصدیق این در کتاب خدا لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ است یعنی هر آینه بتحقیق که بودی در دنیا در بیخبری از این روز پس برداشتیم از پیش دیده تو پوشش غفلت تو را پس دیدهات امروز بسبب کشف غطاء و رفع حجاب تیز است در دیدن آنچه نمیدیدی پس معنی آنچه در حدیث روایت شده که خدای عز و جل دیده می شود آنست که دانسته شود دانستن یقینی بجهت قول خدای عز و جل أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ یعنی آیا ندیدی و ننگریستی بسوی پروردگار خود یعنی دیدی و دانستی که چگونه کشیده و گسترانیده سایه را

همچنین در رابطه با معنای آیه اَنَا الله و اَنَا الیه راجعون به شرح و توضیح امیرالمومنین علیه السلام مراجعه می نمایم :

^{۴۰} التوحید للصدوق ص : ۱۱۹

وَقَالَ ع وَ قَدْ سَمِعَ رَجُلًا يَقُولُ - إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ - فَقَالَ إِن قَوْلُنَا إِنَّا لِلَّهِ إِقْرَارٌ عَلَى أَنْفُسِنَا بِالْمُلْكِ وَقَوْلُنَا وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ إِقْرَارٌ عَلَى أَنْفُسِنَا بِالْهَلَكِ^{٤١}

ترجمه :

امام علیه السلام شنید مردی را که می گفت: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ آن حضرت (در تفسیر آن) فرمود: گفتار إِنَّا لِلَّهِ اعتراف ما است به پادشاهی خدا (و اینکه ما مملوک و بنده او هستیم) و گفتار وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ اعتراف ما است به تباه شدن (و مردن خودمان و حاضر شدن در قیامت و روز رستخیز).

----- پایان جلسه سوم -----

جلسه چهارم

در بحث اثبات خدا در جلسه دوم تلاش کردیم از طریق وحی و براهین و حیانی خداوند متعال را ثابت نماییم.

مستحضرید که کسانی در دنیا هستند که به ایشان اصطلاحاً آتئیست (خداناباور) می گویند، ایشان ماتریالیست (مادی گرا) محض هستند و چیزی و رای این عالم را به عنوان خالق متعال قبول ندارند، در زمان های قدیم هم گروهی به نام دهری ها بودند و البته آن ها آتئیست نبودند اما عالم را قدیم و ازلی می دانستند یعنی برای عالم ابتدای وجود قائل نبودند، لذا از نظر آن ها چیزی که همیشه بوده (یعنی عالم) نیازمند به صانع نیست، صانع چه چیز را می خواهد خلق بنماید؟ چیزی که بوده را که نمی توان خلق کرد!

اثبات حدوث عالم:

به این روایت شریفه دقت بفرمایید :

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَنَّهُ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ص مَا الدَّلِيلُ عَلَى حُدُوثِ الْعَالَمِ فَقَالَ أَنْتَ لَمْ تَكُنْ ثُمَّ كُنْتَ وَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّكَ لَمْ تُكُنْ نَفْسَكَ وَلَا كَوْنَكَ مَنْ هُوَ مِثْلُكَ.^{٤٢}

^{٤١} نهج البلاغه للصبحی صالح ص : ٤٨٥

^{٤٢} عیون اخبار الرضا ج ١ ص ١٣٤

حسین بن خالد گوید: روزی، مردی بر امام رضا علیه السلام وارد شد و سؤال کرد: یا ابن رسول الله! چه دلیل هست بر حدوث عالم؟ حضرت فرمودند: تو نبودی، سپس به وجود آمدی، و تو خود می دانی که نه تو خود، خویش را ایجاد کردی و نه کسی که مانند تو است تو را به وجود آورده است!!

توضیح برهان روایت :

گام اول:

بنده خودم را که خودم ایجاد نکرده ام، چرا که اگر بخواهم خودم را ایجاد کنم سوالی پیش می آید و آن اینکه من بودم و خودم را ایجاد کردم یا نبودم و خودم را ایجاد کردم؟! اگر بودم پس نمی توانستم خودم را ایجاد کنم چون خودم بودم، معنا ندارد باشم و باز بگویم خودم را ایجاد کرده ام، این تحصیل حاصل است!! اگر نبودم و خودم را ایجاد کرده ام، هر عقل سالمی میداند که چیزی که نیست نمی تواند چیزی را ایجاد نماید!! (نیستی و عدم نمی تواند هستی ایجاد نماید)

گام دوم:

موجودی که شبیه من باشد نیز مرا ایجاد نکرده است، به این علت که آن موجود نیز حکم من را دارد و به درد من مبتلا است و با من شریک است، یعنی آنکه مانند من نبوده است و بوجود آمده است، محدود است، مقداری است، متجزی است، نیازمند است و... و من و تمام افراد شبیه من یک مجموعه محدود هستیم.

گام سوم:

این مجموعه متشکل از افراد نیازمند، متجزی، مقداری و محدود را عقلاً می توان زیاد کرد، کم کرد (به اصطلاح روایات شریفه قابل زیاده و نقصان است)، همچنین تک تک افراد این مجموعه می شود باشند، می شود نباشند لذا این مجموعه ممکن الوجود است (به تعبیر روایات یجوز ان یوجد و یبطل)

اما چیزی که همیشه بوده است و ازلی است را نمی توان ایجاد نمود، و ممکن الوجود (یعنی چیزی که میشود باشد و می شود نباشد) خالق می خواهد، علت می خواهد لذا باید دانست چیزی را می شود ایجاد کرد که نبوده است و بوجود آمده است بالنتیجه این مجموعه را خالق است که به آن هستی بخشیده است و آن خالق خود ازلی است (یعنی ابتدای وجود ندارد) .

نکته:

هر چیزی که زیاده و نقصان پذیر، محدود، قابل تغییر و متجزی است قهراً نیازمند صانع است که دیگر آن صانع نباید شبیه این شیء و یا این اشیاء (مجموعه افراد و اشیاء متجزی و مقداری و ...) باشد.

نکته ۲:

هر چیزی که قابل زیاده و کم شدن باشد اثبات می شود که محدود است، این مجموعه نیز محدود است چرا که تک تک افراد آن قابل زیاده و نقصان هستند .

نکته ۳:

اگر تک تک افراد محدودند، و می توانند کم یا زیاد بشوند بالنتیجه مجموعه نیز محدود است و قابل و زیاده و نقصان است.

نکته ۴:

مجموعه ای که محدود است ابتدای وجود دارد (اصطلاحاً حادث است)

نکته ۵:

این که در روایات داریم " القدیم لا یتغیر " به این دلیل است که هر چیزی قابل تغییر باشد ممکن الوجود است .

نکته ۶:

اگر بگویند برخی قانونی را معتقدند که انرژی پایا است (قانون پایستگی انرژی) یعنی مجموع انرژی های جهان کم یا زیاد نمی شود بلکه از صورتی به صورت دیگر تبدیل می شوند در پاسخ بیان می داریم :

این مجموعه انرژی یک امر محدود است یا خیر ؟ بله .

هر محدودی (از این انرژی ها) قابل زیاده و نقصان است (عقلاً)

لذا مجموعه ی این ها نیز محدود است چرا که می توان بر آن ها افزود یا از آن ها کاست

چیزی که قابل زیاده و نقصان است ممکن الوجود است چرا که می توانست باشد و می توانست نباشد یعنی بودن برای آن ضرورتی ندارد، لذا حال که هست و وجود دارد، چیزی او را بوجود آورده که خود مانند آن نیست.

توضیح بیشتر در رابطه با مطالب این جلسه در قالب ۲ سوال و یک مثال :

سوال ۱ : آیا الان به زمان اضافه نمی شود ؟ پاسخ : بله، پس زمان عالم محدود است، یعنی آنچه از گذشته عالم تا امروز رسیده است محدود است، البته ما نمی دانیم اول این عالم دقیقاً چه زمانی بوده است (چه زمانی

از ابتدای وجود عالم تا امروز گذشته است) اما می دانیم عالم اول دارد، چرا که به امروز اضافه می شود و فردا می آید بالنتیجه چیزی که بتوان بر آن افزود محدود است و شروع و آغاز دارد . حال که به زمان نیز اضافه می گردد معلوم می شود عمر عالم منتهای بوده است و آغازی داشته است که به آن افزوده می شود.

سوال ۲: آیا بر تصورات ذهنی شما افزوده نمی شود؟ پاسخ: بله . الان بنده یک تصوّر دارم، لحظه ی بعد تصوّری دیگر دارم و بر تصوّر قبلی می افزایم . این تفکار لحظه به لحظه نو می شود پس فکر بنده زیاده و نقصان پذیر است، حال که چنین است اگر به گذشته ی آن بازگشت کنیم و بر گردیم از یک نقطه شروع شده است (به این دلیل که قابل زیاده است و چیزی که قابل زیاده باشد محدود است پس شروع و آغاز دارد)

مثال:

اگر کسی بگوید یک خط داریم که بی نهایت است و این خط نه ابتدا دارد و نه انتها دارد، خواهیم گفت: اگر بتوان یک متر به این خط اضافه نمود که می توانیم عقلاً همین کار را انجام بدهیم معلوم می گردد که این خط محدود است چرا که هر چیز محدود قابل افزایش است و اگر نامحدود بود نمی توانستیم بر آن بیفزاییم یا از آن چیزی کسر نماییم یا کم کنیم! پس با این کار ادّعای نامحدود بودن را ردّ می نمایم .

نکته:

عمر بهشت نیز محدود است و خداوند به عمر آن می افزاید و این افزودن تا اراده خداوند متعال بر آن تحقق گرفته است مُستمرّاً وجود دارد .

به بخشی از روایت مناظره ی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم با دهری ها پیرامون حدوث عالم دقت فرمایید :

... قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَلِمَ صَبَرْتُمْ بَأْنَ تَحْكُمُوا بِالْقَدَمِ وَ الْبَقَاءِ دَائِمًا لَأَنَّكُمْ لَمْ تُشَاهِدُوا حُدُوثَهَا وَ انْقِضَاءَهَا أَوَّلَى مِنْ تَارِكِ التَّمْيِيزِ لَهَا مِثْلَكُمْ فَيَحْكُمُ لَهَا بِالْحُدُوثِ وَ الْانْقِضَاءِ وَ الْانْقِطَاعِ لَأَنَّهُ لَمْ يُشَاهِدْ لَهَا قَدَمًا وَ لَا بَقَاءً أَبَدَ الْأَبَدِ أَوْ لَسْتُمْ تُشَاهِدُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ أَحَدُهُمَا بَعْدَ الْآخَرِ؟ فَقَالُوا نَعَمْ فَقَالَ أَمْ تَرَوْنَهُمَا لَمْ يَزَالَا وَ لَا يَزَالَانِ؟ فَقَالُوا نَعَمْ فَقَالَ أَمْ فَيَجُوزُ عِنْدَكُمْ اجْتِمَاعُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ؟ فَقَالُوا لَا فَقَالَ ص فَإِذَا مُنْقَطِعُ أَحَدُهُمَا عَنِ الْآخَرِ فَيَسْبِقُ أَحَدُهُمَا وَ يَكُونُ الثَّانِي جَارِيًا بَعْدَهُ؟ قَالُوا كَذَلِكَ هُوَ - فَقَالَ قَدْ حَكَمْتُمْ بِحُدُوثِ مَا تَقَدَّمَ مِنْ لَيْلٍ وَ نَهَارٍ لَمْ تُشَاهِدُوهُمَا فَلَا تُتَكَبَّرُوا لِلَّهِ قُدْرَتَهُ ثُمَّ قَالَ ص أَمْ تَقُولُونَ مَا قَبْلَكُمْ مِنَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ مُتَنَاهٍ أَمْ غَيْرُ مُتَنَاهٍ؟ فَإِنْ قُلْتُمْ إِنَّهُ غَيْرُ مُتَنَاهٍ فَقَدْ وَصَلَ إِلَيْكُمْ آخِرُ بَلَاءِ نَهَائِهِ لِلَّهِ وَ إِنْ قُلْتُمْ مُتَنَاهٍ فَقَدْ كَانَ وَ لَا شَيْءَ مِنْهُمَا قَالُوا نَعَمْ قَالَ لَهُمْ أَمْ قُلْتُمْ إِنَّ الْعَالَمَ قَدِيمٌ غَيْرُ مُحْدَثٍ وَ أَنْتُمْ عَارِفُونَ بِمَعْنَى مَا أَقَرَرْتُمْ بِهِ وَ بِمَعْنَى مَا جَحَدْتُمُوهُ؟ قَالُوا نَعَمْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَهَذَا الَّذِي تُشَاهِدُونَهُ مِنَ الْأَشْيَاءِ بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ يَفْتَقِرُ لَأَنَّهُ لَا قِيَامَ لِلْبَعْضِ إِلَّا بِمَا يَتَّصِلُ بِهِ كَمَا نَرَى الْبِنَاءَ مُحْتَاجًا بَعْضُ

أَجْزَائِهِ إِلَى بَعْضٍ وَإِلَّا لَمْ يَتَّسِقْ وَلَمْ يَسْتَحْكَمْ وَكَذَلِكَ سَائِرُ مَا نَرَى وَقَالَ أَيْضاً فَإِذَا كَانَ هَذَا الْمُحْتَاجُ بَعْضُهُ إِلَى بَعْضٍ لِقُوَّتِهِ وَتَمَامِهِ هُوَ الْقَدِيمَ فَأَخْبِرُونِي أَنْ لَوْ كَانَ مُحَدَّثًا كَيْفَ كَانَ يَكُونُ وَمَاذَا كَانَتْ تَكُونُ صِفَتُهُ- قَالَ فَبُهِتُوا وَعَلِمُوا أَنَّهُمْ لَا يَجِدُونَ لِلْمُحَدَّثِ صِفَةً يَصِفُونَهُ بِهَا إِلَّا وَهِيَ مَوْجُودَةٌ فِي هَذَا الَّذِي زَعَمُوا أَنَّهُ قَدِيمٌ فَوَجَمُوا وَقَالُوا سَنَنْظُرُ فِي أَمْرِنَا...^{٤٣}

پیامبر اکرم (ص) فرمود: شما قدیم بودن اشیاء و بودن آنها را تا ابد مشاهده کرده‌اید؟

اگر بگوئید این قسمت را مشاهده کرده‌اید برای خود ثابت نموده‌اید که همیشه از قدیم به همین صورت و با همین عقل و درک بوده‌اید و همیشه خواهید بود در صورتی که چنین ادعائی بکنید ادعائی بر خلاف واقعیت کرده‌اید و تمام جهان شما را تکذیب می‌کنند. گفتند ما قدیم بودن اشیاء و باقی ماندن آنها را تا ابد مشاهده نکرده‌ایم. فرمود پس چرا حکم به قدیم بودن و بقای ابدی می‌کنید به دلیل اینکه شما شاهد حدوث و بوجود آمدن و فانی شدن آنها نبوده‌اید و از کجا ادعای شما می‌تواند بهتر باشد از ادعای کسانی که مثل شما شاهد حدوث و فانی اشیاء نبوده‌اند و مدعی هستند که موجودات آفریده شده‌اند و فانی خواهند شد به دلیل اینکه شاهد قدیم بودن و باقی بودن آنها نبوده‌اند فرمود مگر شما نمی‌بینید که شب و روز یکی پس از دیگری می‌آید گفتند چرا.

پرسید شما عقیده دارید که پیوسته همین طور بوده و خواهند بود گفتند آری. فرمود شما جایز می‌دانید که شب و روز با هم جمع شوند گفتند نه فرمود در این صورت یکی از آن دو از دیگری جدا شده و جلوتر بوده و دومی پس از او آمده گفتند همین طور است.

فرمود پس شما اعتراف کردید که یکی از شب و روز که جلوتر بوده است پدیدار گشته و قبلاً نبوده با اینکه پیدایش آنها را مشاهده نکرده‌اید پس چرا انکار قدرت پروردگار را در آفرینش موجودات می‌نمائید.

آنگاه فرمود این پرسش مرا پاسخ دهید آیا شب و روز گذشته را ابتدا و انتهائی است یا متناهی نیستند اگر مدعی شوید متناهی نیستند باید قبول کنید که یک غیر متناهی به شما رسیده و منتهی به زمان شما گردیده با اینکه اول ندارد و اگر قبول کنید متناهی است پس اعتراف کرده‌اید خدا بوده است و شب و روز هیچ کدام وجود نداشته‌اند. گفتند همین طور است فرمود شما که مدعی بودید عالم قدیم است و پدیدار نگشته با اینکه توجه به معنی حادث بودن عالم که اقرار کردید داشتید و معنی قدیم را نیز متوجه هستید.

برهان روایت: (برهان استحاله بی نهایت)

^{٤٣} الاحتجاج علی اهل اللجاج ج ١ ص ٢٥

دهری ها مدعی هستند عالم قدیم است و ابتدا ندارد، چون ابتدای آن و حدوث آن را ندیدیدم و مشاهده نکرده ایم، حضرت در پاسخ می فرمایند مگر قدم و ازلیت عالم را با چشم دیده اید؟! این شب و روزها مگر پشت سر هم نمی آیند؟ در پاسخ می گویند: بله

حضرت می فرمایند اگر این شب و روزها بی شمار بودند و بی نهایت بودند امروز را نباید داشته باشیم در حالی که امروز رسیده است (فَقَدْ وَصَلَ إِلَيْكُمْ آخِرُ بَلَاءِ نَهَائِهِ لِأَوَّلِهِ) پس معلوم می گردد که گذشته ی عالم محدود بوده است که امروز را داریم!! و عالم شروع و آغاز دارد .

اگر قائل باشیم که عُمر عالم ۱۰۰۰ سال است ما می توانیم امروز را داشته باشیم چرا که بالاخره ۱۰۰۰ سال تمام می شود و به تاریخ امروز می رسد!!

اگر قائل باشیم عُمر عالم یک میلیارد سال است، باز هم یک میلیارد سال تمام می شود و دوباره به تاریخ امروز می رسیم!!

اگر قائل باشیم عُمر عالم یک میلیارد به توان یک میلیارد هم باشد، باز هم این عدد محدود است و تمام می شود و دوباره به تاریخ امروز خواهد رسید!!

اگر عُمر عالم بی نهایت سال بود، هیچ گاه به امروز منتهی نمیشد و نوبت به امروز نمی رسید چرا که بی نهایت پایان ندارد!!

مثال برای درک بهتر این برهان:

فرض کنید شما وارد یک صف نانوائی می شوید و از نفر آخر می پرسید چند نفر دیگر نوبت من می شود؟! می گوید ۱۰۰ نفر دیگر نوبت شما می شود در پاسخ می گویند خوب الحمدلله پس بالاخره نوبت به من می رسد

لذا هر عددی بگویند خواهید دانست بالاخره دیر یا زود نوبت به شما خواهد رسید!!

اما اگر چنانچه وارد یک صف نانوائی بشوید و به شما بگویند بی نهایت نفر دیگر نوبت شما می شود در پاسخ می گویند: بی نهایت که هیچ گاه تمام نمی شود پس هرگز نوبت من نخواهد شد!

اگر امروز به هر تاریخی که شما خواننده محترم در آن هستید وجود دارد و نوبت به آن رسیده است، معلوم می گردد شب و روزهای عالم محدود بود تا نوبت به امروز رسیده است. اما اگر این شب و روزها نامحدود بود و آغاز و شروعی نداشت هیچ گاه نوبت به امروز نمی رسید و این از براهین مهم در اثبات حدوث عالم و استحاله ی بی نهایت است .

نتیجه:

اگر زمان زیاده و کم می گردد، مکان زیاده و کم می گردد، معلوم می شود که محدود است، چیزی که محدود است ممکن الوجود و حادث است، قهراً ممکن الوجود را اگر بخواهند ایجاد کنند نبوده و بعد پای بر عرصه وجود گذاشته است و این ممکن الوجود نیازمند صانع متعالی است که او دیگر از سنخ آن نیست و زمان و مکان و ابتدا و انتها و شروع ندارد، نه مقداری است و نه متجزی (و دارای اجزاء)، نه متناهی است و نه نامتناهی است .

برهان نظم:

این برهان از مشهورترین برهان ها در اثبات خداوند متعال است، برهان نظم اگر خوب تقریر و تبیین شود، برهان بسیار زیبایی است که هم خدا را اثبات می کند و هم حکمت او را ثابت می نماید.

نظم نیز در جایی مطرح است که شیء متجزی وجود داشته باشد، جایی که اجزاء وجود داشته باشد شما قضاوت می نمایید که نظم برقرار است و پیوستگی بین آن ها وجود دارد یا خیر.

اگر انسان از کمترین عقلی برخوردار باشد اقرار می کند که این عالم ناظم، صانع و خالق دارد و یک کسی به این ها نظم داده است، حال که اینطور است چه کسی اینها را به این شاکله و ترتیب قرار داده است؟!

درپاسخ:

الف: اگر بگویید خودش خودش را به این نظم در آورده است، خواهیم گفت: این کاملاً بی معنا است چیزی که نبوده است و بود شده است چطور خودش به خودش چنین نظمی داده و خودش را بوجود آورده است؟!

ب: اگر بگویید دیگری که شبیه اوست او را به این نظم در آورده است، خواهیم گفت: آن دیگری خود اجزاء دارد یا خیر؟ پاسخ می دهید: بله، پس آن دیگری نیز خود نیازمند موجود دیگری است که خودش را به این نظم و ترتیب در آورده است (آن دیگری خود مخلوق است)

ج: و اگر بگویید دیگری که شبیه او نیست، خواهیم گفت: صحیح است، پاسخ همین است، آن دیگری که هیچ سنخیتی با این شیء ندارد، یعنی خود دارای اجزاء و مقدار نیست، او را به این نظم محیر العقول تقدیر و خلق نموده است. و این نظم محیر العقول ما را به این مطلب می رساند که این عالم صانع حکیم و عالمی دارد که این عالم را به این لطافت و ظرافت آفریده است .

پس یک علم متعالی و یک حکمت عالیه و یک موجود متعالی در پس خلقت این عالم است که این عالم را به این شکل و ظرافت و دقت آفریده است .

جلسه پنجم :

اثبات واحدیت خداوند متعال :

به چه دلیل ما اقرار به واحدیت خداوند متعال می کنیم ؟!

این جمله به چه معناست که می گویند خدا یکی است ؟! الان بنده هم یک نفر هستم، شما هم یک نفر هستید، این خانه هم یکی است!! چه معنایی دارد که می گوییم خداوند یکی است و واحد است ؟!

برخی در اثبات واحدیت خدا دلیل را نامحدود بودن خداوند ذکر کرده اند :

(رویکرد فلاسفه و عرفا در اثبات واحدیت خداوند متعال)

توضیح:

وجود من از یکجا شروع می شود و در یکجا تمام می شود، از جایی که وجود بنده تمام می شود، وجود دیگری شروع می شود و آن دیگری نیز وجودش در جایی تمام می شود که آنجا آغاز وجود برای شیء دیگر است !!

پس تمام این اشیاء وجودشان مرز مشخصی دارد که پایان آن مرز آغاز وجود دیگر اشیاء می تواند باشد.

اما خداوند سبحان سعه ی وجودی بی نهایت دارد، که نه شروع آن مشخص است و نه پایان آن مشخص است (که بگوییم وجود او متعال در اینجا تمام شد)

وجود خدا هم از جهت شدت و هم از جهت مدت و هم از جهت عدد لا یتناهی است و یک وجود بی نهایت است، لذا جایی تمام نمی شود که از آنجا خدای دوم شروع بشود که بگوییم او شریک دارد، بلکه در نهایت خواهیم گفت اصلاً وجود خدا جایی برای وجودی مقابل خود باقی نمی گذارد!!

لذا خداوند از منظر این رویکرد چون وجود بی نهایت دارد مثل دریای بی نهایت (از باب تمثیل) که وجودش بی نهایت است، دیگر در کنار او دریای دومی قابل فرض نیست چرا که دیگر جایی برای وجود دریای دوم باقی نمی ماند !!

دریای بی نهایت دریایی است که دیگر دریای دومی در مقابل او قابل فرض نیست، چون دریای بی نهایت محدود نیست که بگوییم در فلان جا تمام شد و از فلان جا وجود دیگری شروع شد، همچنین است خداوند

در منظر این رویکرد که او وجودی بی نهایت است که جا برای وجود غیر خود و خدای ثانی باقی نمی گذارد
لذا با این تحلیل خداوند واحد اثبات می شود !!

نقد رویکرد:

بایستی دانست این رویکرد صحیح نیست، اینکه گفته شد ما محدود هستیم و وجودمان مرز دارد و از یک جا شروع و در یک جا پایان می یابد و قابل زیاده و نقصان است صحیح است، همین وجود متجزی به تعبیر امام جواد سلام الله علیه دلالت می کند که خالق دارد که آن هستی بخش و خالق مثل این وجود (متجزی و مقداری) نیست. پس خالق باید وجود داشته باشد که تمام این متجزیات (وجودهای متجزی و مقداری و عددی) را خلق کرده باشد که او دیگر نباید متجزی باشد بلکه واحد است.

این که خداوند واحد است نه به این معنا است که مانند دریا همه جا را پر کرده است و جا برای غیر خود نگذاشته است (بلکه دریا نیز خودش یک وجود متجزی و دارای اجزاء است)، بلکه جمله ی خدا واحد است به این معنا است که او ذاتی است که غیر قابل انقسام است (تقسیم پذیر نیست)، طرف، جوف، درون و بیرون و جزء و کل ندارد، صمد است، ابعاض و اجزاء و مقدار و عدد ندارد و چون متجزی نیست و کمیت ندارد واحد است، او نه گستره دارد و نه ضیق دارد چرا که اینها همگی وصف موجود مقداری و متجزی است.

امیرالمومنین علیه السلام: ... لَيْسَ بِذِي كِبَرٍ امْتَدَّتْ بِهِ النَّهَائِيَّاتُ فَكَبَّرَتْهُ تَجَسِّمًا وَلَا بِذِي عَظَمٍ تَنَاهَتْ بِهِ الْأَعْيَاتُ فَعَظَّمَتْهُ تَجَسِّدًا بَلْ كَبُرَ شَأْنًا وَعَظُمَ سُلْطَانًا.^{۴۴}

بزرگی او این گونه نیست که جوانب مختلف، وجود او را به اطراف کشانده باشند و گرنه تو او را تنها جسمی بزرگ انگاشته ای؛ و عظمت او چنان نیست که همه اطراف به او پایان یافته باشند و گرنه در این صورت تو او را تنها جسدی بزرگ پنداشته ای؛ بلکه او دارای بزرگی شأن و عظمت سلطنت است.

اگر اندازه ی یک موجود بی نهایت یا با نهایت باشد، در هر دو صورت متجزی و مقداری است، در حالیکه ذات خداوند متعال اصلاً اندازه و مقدار ندارد و از سنخ مقاداریات نیست.

او به مقدار و اندازه وصف نگردد

۴۴ نهج البلاغه (للصّبحی صالح)، ص: ۲۶۹

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي الْيَسَعِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ إِيَّاكُمْ وَالتَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ فَإِنَّ التَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ لَا يَزِيدُ إِلَّا تَيْهًا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَلَا يُوصَفُ بِمِقْدَارٍ.^{٤٥}

امام صادق (علیه السلام) فرمود: مبدا در باره خدا اندیشه کنید که اندیشه در خدا جز گمراهی نیفزاید
براستی خدای عز و جل را دیده‌ها در نیابند و به مقدار وصف نگردد.

بنابر این مثال دریا هیچ ارتباطی به خداشناسی ندارد (دریا نیز یک وجود متجزی و مقداری و دارای جزء و کل است)، و با توجه به روایات اهل بیت علیهم السلام این که می‌گوییم خداوند واحد است به این معنا است که دو پذیر نیست، عددی نیست، تقسیم پذیر نیست و متجزی (دارای اجزاء) نیست و برای او در ما سوی الله (موجودات غیر از خداوند متعال) شبیهی وجود ندارد.

امیرالمومنین علیه السلام در رابطه با معنای واحد می‌فرماید:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالْقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدٍ بْنُ يَحْيَى الْبُزْورِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْهَيْثَمِ الْبَلْدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ الْمُعَاذِيِّ بْنِ عَمْرٍاءَ عَنْ إِسْرَائِيلَ عَنْ الْمُقْدَامِ بْنِ شَرِيحٍ عَنْ هَانِيٍّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: إِنَّ أَعْرَابِيًّا قَامَ يَوْمَ الْجَمَلِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَتَقُولُ إِنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ قَالَ فَحَمَلَ النَّاسُ عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَعْرَابِيُّ مَا تَرَى مَا فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ تَقْسِمِ الْقَلْبِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع دَعُوهُ فَإِنَّ الَّذِي يُرِيدُهُ الْأَعْرَابِيُّ هُوَ الَّذِي يُرِيدُهُ مِنَ الْقَوْمِ ثُمَّ قَالَ يَا أَعْرَابِيُّ إِنَّ الْقَوْلَ فِي أَنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ عَلَى أَرْبَعَةِ أَقْسَامٍ فَوَجْهَانِ مِنْهَا لَا يَجُوزَانِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَوَجْهَانِ يَثْبُتَانِ فِيهِ فَأَمَّا اللَّذَانِ لَا يَجُوزَانِ عَلَيْهِ فَقَوْلُ الْقَائِلِ وَاحِدٌ يَقْصِدُ بِهِ بَابَ الْأَعْدَادِ فَهَذَا مَا لَا يَجُوزُ لِأَنَّ مَا لَا ثَانِي لَهُ لَا يَدْخُلُ فِي بَابِ الْأَعْدَادِ أَمَا تَرَى أَنَّهُ كَفَرَ مَنْ قَالَ ثَلَاثٌ ثَلَاثَةٌ وَقَوْلُ الْقَائِلِ هُوَ وَاحِدٌ مِنَ النَّاسِ يُرِيدُ بِهِ النَّوعَ مِنَ الْجِنْسِ فَهَذَا مَا لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ لِأَنَّهُ تَشْبِيهُ وَجَلَّ رَبُّنَا عَنْ ذَلِكَ وَتَعَالَى وَأَمَّا الْوَجْهَانِ اللَّذَانِ يَثْبُتَانِ فِيهِ فَقَوْلُ الْقَائِلِ هُوَ وَاحِدٌ لَيْسَ لَهُ فِي الْأَشْيَاءِ شَبْهُ كَذَلِكَ رَبُّنَا وَقَوْلُ الْقَائِلِ إِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَحَدٌ الْمَعْنَى يَعْنِي بِهِ أَنَّهُ لَا يَنْقَسِمُ فِي وُجُودٍ وَلَا عَقْلٍ وَلَا وَهْمٍ كَذَلِكَ رَبُّنَا عَزَّ وَجَلَّ.^{٤٦}

٤٥ الأمالي (للصديق)، النص، ص: ٤١٧

٤٦ التوحيد (للصديق)، ص: ٨٤

روزی که جنگ جمل پیا بود عربی برخاست و روی به امیر المؤمنین علیه السلام کرده و گفت: یا امیر المؤمنین تو قائل به یکتائی خدا هستی؟ مردم - از هر سو بر او تاختند که چه هنگام این سخن بود؟ مگر نمی بینی که امیر المؤمنین پریشان خاطر است امیر المؤمنین فرمود: دست از او بردارید که خواسته این عرب همان است که ما بر سر آن با این مردم می جنگیم (یعنی جنگ و نزاع ما با این قوم بر سر توحید است) سپس فرمود: ای مرد عرب این گفتار: که خدا یکی است دو صورت اش بر خدا روا نیست و دو دیگر روا است

اما آن دو که روا نیست:

۱- کسی بگوید خدا یکی است و مقصودش یکی از لحاظ عدد- یک دانه- باشد زیرا آنچه دومی ندارد بشماره نیاید مگر نه بینی آن که گفت: خدا سومی از سه موجود است، کافر شد؟.

۲- کسی بگوید: خدا یکی است و مقصودش نوعی از جنس باشد این هم روا نیست زیرا تشبیه خدا است و پروردگار ما والاتر و بالاتر از این است که شبیه و مانند داشته باشد،

و اما آن دو که گفتنش روا است:

۱- کسی گوید خدا یکی است یعنی بی مانند است آری خدای ما چنین است.

۲- کسی گوید خدای عزّ و جلّ یکتا است و یگانه یعنی ترکیبی در ذاتش نیست و قابل انقسام نیست (متجزی نیست) نه در خارج و نه در عقل و نه در خیال، آری خدای ما- عزّ و جلّ- چنین است.

نکته: خداوند واحد است و واحدی غیر از او نیست، و ما سوی الله (غیر خداوند متعال) هیچ کدام وحدتشان حقیقی نیست بلکه مجازی است و تنها خداوند متعال است که وحدت او حقیقی است، توضیح مطلب اینست که اگر من خودم را یکی می دانم، در واقع مجموعه ای از اجزاء هستم که به علت اتصال و پیوندی که بین اجزای من برقرار است خودم را یک حساب میکنم، همینگونه است زمانی که می گویم این یک خانه است، این یک اسب است، این یک شتر است، این یک فلان است و... چرا که وقتی این اجزاء با یکدیگر پیوند وثیق دارند کل این مجموعه را یک حساب می کنیم و در عُرْف می گوئیم یک انسان، در حالیکه همین انسان مجموعه ای است از میلیاردها اجزاء مختلف، که به معنای مجازی یک انسان گفته می شود، اما در معنای حقیقی یکی نیست، چرا که تقسیم پذیر است ولو در ذهن، در حالیکه خداوند سبحان عددی نیست و واحد حقیقی فقط اوست .

کمال معرفت خداوند تا کجاست؟!

بحث دیگر در این ارتباط است، ما که می خواهیم خداشناس شویم و پیرامون معرفت الله تا اینجا بحث نمودیم، سوالی به وجود می آید که ما تا چقدر و تا به کجا می توانیم خداوند متعال را بشناسیم؟!

عقل مخلوقات تا کجا در معرفت الله بُرد دارد و کمال این معرفت تا به کجاست؟!

بایستی دانست پاسخ به این سوال در روایات ما به زیبایی تبیین شده است، پیش از هر چیز لازم است در باب معرفت و شناخت به مطلبی توجه کنیم:

ما یک نوع **معرفت تشبیهی** داریم که در آن، معرفت از طریق شباهت به اشیاء دیگر حاصل می شود، به عنوان مثال وقتی می گوئیم چهره ی این خانه شبیه صخره است، معرفت به خانه از طریق معرفت تشبیهی و با مُعرّف که صخره باشد حاصل می شود چرا که خانه به صخره شباهت دارد اما معرفت به خداوند متعال هیچ گاه از طریق تشبیه حاصل نمی گردد و از این سنخ نیست چرا که خداوند متعال مثل و شبیه ندارد.

ممکن است شخصی به عنوان مُستَشکل (اشکال کننده) بگوید، حال که از طریق تشبیه هیچ معرفتی به خداوند متعال حاصل نمی شود دیگر هیچ چیز در رابطه با خداوند متعال نمی توانیم بگوئیم چرا که هر چیزی بگوئیم باطل است و انسان در رابطه با چیزی می تواند سخن بگوید که نسبت به آن التفات و توجه داشته باشد!! به عقیده ی این گوینده **تعطیل** می گوئیم.

اما روایات اهل بیت علیهم السلام راه معرفت خداوند متعال را به ما نشان داده اند که آن **معرفت بلا تشبیه** است.

به این روایت شریفه زیر از وجود نورانی امام هشتم حضرت رضا سلام الله علیه دقت فرمائید:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى عَنْ هِشَامِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ. قَالَ قَالَ الْعَبَّاسِيُّ قُلْتُ لَهُ يَعْْنَى أَبَا الْحَسَنِ عْ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَمَرَنِي بَعْضُ مَوَالِيكَ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ قَالَ وَ مَنْ هُوَ قُلْتُ الْحَسَنُ بْنُ سَهْلٍ « قَالَ فِي أَيِّ شَيْءٍ الْمَسْأَلَةُ قَالَ قُلْتُ فِي التَّوْحِيدِ قَالَ وَ أَيُّ شَيْءٍ مِنَ التَّوْحِيدِ قَالَ يَسْأَلُكَ عَنِ اللَّهِ جِسْمٌ أَوْ لَا جِسْمٌ قَالَ فَقَالَ لِي إِنَّ لِلنَّاسِ فِي

التَّوْحِيدَ ثَلَاثَةَ مَذَاهِبَ مَذْهَبُ إِثْبَاتِ تَشْبِيهِهِ وَمَذْهَبُ النِّفْيِ وَمَذْهَبُ إِثْبَاتِ بِلَا تَشْبِيهِ فَمَذْهَبُ الْإِثْبَاتِ بِتَشْبِيهِ لَّا يَجُوزُ وَمَذْهَبُ النِّفْيِ لَّا يَجُوزُ وَالطَّرِيقُ فِي الْمَذْهَبِ الثَّلَاثِ إِثْبَاتُ بِلَا تَشْبِيهِ ٤٧

ترجمه: ابراهیم بن هاشم گفت که به آن حضرت یعنی ابو الحسن حضرت امام رضا (علیه السلام) عرض کردم که فدای تو کردم بعضی از موالیانت مرا امر کرده که تو را از مسأله ای سؤال کنم حضرت فرمود که آن بعضی کیست عرض کردم حسن بن سهل، فرمود: که آن مسأله در چه چیز است؟ عباسی میگوید که عرض کردم: در توحید فرمود: چه چیز از توحید؟ عرض کردم تو را سؤال میکند از خدا که جسم است یا جسم نیست، عباسی میگوید که: حضرت به من فرمود که مردم را در توحید سه مذهب است یکی **مذهب اثبات با تشبیه** و دیگری **مذهب نفی** و سوم **مذهب اثبات بدون تشبیه** پس مذهب اثبات با تشبیه روا نباشد و مذهب نفی نیز جائز نیست و طریق درست در مذهب سوم باشد که اثبات بدون تشبیه است.

ما همواره می بینیم که اهل بیت علیهم السلام در روایات در رابطه با موضوع خداوند متعال صحبت می کنند و نفرموده اند که به هیچ وجه هیچ چیز در رابطه با خداوند سبحان نمی توان گفت مانند آنکه فرموده اند: خدا صمد است، خدا احد است، خداوند جوف ندارد، خداوند حکیم است، خداوند علیم است و خداوند متغیر نیست، خداوند جاهل نیست، خداوند ظلم نمی کند و ... پس در رابطه با خداوند متعال صحبت فرموده اند و خداوند را معرفی فرموده اند و مانند عقیده ی گروه دُوم قائل به تعطیل نبوده اند.

اما سوال اینجاست که این شناخت و معرفت تا چه حد است؟ پاسخ: این شناخت در حدّ اثبات بلا تشبیه است

یعنی به تعبیر روایات وقتی ما مخلوقات را می بینیم، آیات خداوند متعال را ملاحظه می کنیم، اقرار به وجود خداوند متعال می کنیم و عقل ناچار است که شهادت بر وجود خداوند متعال بدهد.

..بِصْنَعِ اللَّهِ يُسْتَدَلُّ عَلَيْهِ وَبِالْعُقُولِ تُعْتَقَدُ مَعْرِفَتُهُ وَبِالْفِكْرِ تُثَبَّتُ حُجَّتُهُ وَبِآيَاتِهِ احْتَجَّ عَلَى خَلْقِهِ..^{٤٨}

٤٧ التوحید (للصدوق)، ص: ١٠١

٤٨ تحف العقول، النص، ص: ٦٢

از آفرینش خدا به وجود او راه بسته شود و با خرد به شناخت او اعتقاد حاصل آید و به اندیشه حجت وی ثابت گردد. او به نشانه‌های خود بر آفرینش خویش حجت آورده است.

یعنی نظر کردن در این مخلوقات و دیدن این مصنوعات ما را دلالت و راهنمایی می‌کند به صانع و خالق که او خود شبیه این مصنوعات و مخلوقات خود نیست، در همین راستا وقتی در روایات از اهل بیت علیهم السلام سوال می‌کنند که پایین ترین درجه معرفت خدا چیست؟ می‌فرمایند:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيٌّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُخْتَارِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ مُخْتَارِ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ الْفَتْحِ بْنِ يَزِيدَ الْجَرَّجَانِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ أَدْنَى الْمَعْرِفَةِ فَقَالَ الْإِقْرَارُ بِأَنَّهُ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَلَا شِبْهَ لَهُ وَلَا نَظِيرَ وَ أَنَّهُ قَدِيمٌ مُثَبَّتٌ مُوجُودٌ غَيْرُ فَقِيدٍ وَ أَنَّهُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ.^{۴۹}

فتح بن یزید گوید: از حضرت ابو الحسن علیه السلام راجع به کمترین حد خداشناسی پرسیدم: فرمود: اقرار داشتن باینکه جز او خدائی نیست و ماندنی (در صفات) و نظیری (در الوهیت) ندارد و او قدیم است و پا برجا، موجود است و گم نشدنی و اینکه چیزی مانندش نیست.

و از طرف دیگر حق معرفت خداوند متعال و بالاترین مراتب این معرفت اینگونه معرفی می‌گردد:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْقُرَشِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَنَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْلَى الْكُوفِيِّ عَنْ جُوَيْرٍ عَنْ الضَّحَّاكِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: جَاءَ أَعْرَابِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ ص فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَلَّمَنِي مِنْ غَرَائِبِ الْعِلْمِ قَالَ مَا صَنَعْتَ فِي رَأْسِ الْعِلْمِ حَتَّى تَسْأَلَ عَنْ غَرَائِبِهِ قَالَ الرَّجُلُ مَا رَأْسُ الْعِلْمِ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ مَعْرِفَةُ اللَّهِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ قَالَ الْأَعْرَابِيُّ وَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ قَالَ تَعْرِفُهُ بَلَا مِثْلٍ وَلَا شِبْهِ وَلَا نِدٍّ وَ أَنَّهُ وَاحِدٌ أَحَدٌ ظَاهِرٌ بَاطِنٌ أَوَّلٌ آخِرٌ لَا كُفْوَلَهُ وَلَا نَظِيرَ فَذَلِكَ حَقُّ مَعْرِفَتِهِ.^{۵۰}

از ابن عباس که گفت یکی از بادیه‌نشینان بخدمت پیغمبر (صلی الله علیه و اله) آمد و عرض کرد که یا رسول الله چیزی از غرائب علم را بمن تعلیم کن حضرت فرمود که در سر علم چه کردی تا از غرائب آن سؤال کنی آن مرد عرض کرد که سر علم چیست یا رسول الله فرمود که شناختن خدا حق شناختن اعرابی عرض کرد

۴۹ التوحید (للصدوق)، ص: ۲۸۳

۵۰ التوحید (للصدوق)، ص: ۲۸۵

که شناختن خدا حق شناختنش چه باشد فرمود که او را بشناسی بی مثل و مانند و همتا و آنکه او یکی است و یگانه و اول و باطن و اول و آخر که نه کوی دارد و نه نظیر و این حق شناختن او است.

لذا مشاهده می فرمائید که بالاترین درجه معرفت خدا با پایین ترین درجه معرفت خدا یکی است!! چرا که یا به احدیت خدا اقرار می کنیم یا اگر اقرار به احدیت نکنیم مقابل احدیت جسمانیت و تجزی است و نمی توانید راه سوّمی انتخاب کنید. مقابل احد متجزی است، چرا که شیء یا اجزاء دارد یا اجزاء ندارد و شقّ سوّمی برای آن وجود ندارد، جز آنکه اگر هیچ کدام از این دو را اقرار نکنید راهی به جز تعطیل و نفی نمی ماند!!

نتیجه:

اگر ما در نماز و در دعا خداوند متعال را خطاب می کنیم و با او راز و نیاز می کنیم با چه کسی صحبت می کنیم؟! اگر هیچ معرفتی نسبت به او نداریم پس چه کسی را عبادت می کنیم؟! اگر یا الله یا الله می گوئیم آیا به الفاظ خطاب می کنیم یا به خود خداوند متعال؟! پس واقعا با یا الله گفتن قصد می کنیم ذات خداوند متعال را، همان حقیقتی را قصد می کنیم که صمد، لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفو احد.

ما با گفتن یا الله خود خدای حقیقی واقعی را می خوانیم، خود اهل بیت علیهم السلام وقتی دعا می فرمودند به چه کسی خطاب می کردند و با چه کسی راز و نیاز می کردند؟ به همان خدای احد و صمد و لا شریک له و لیس کمثله شیء خطاب می کردند. لذا این حرف بسیار خطرناک است که عده ای گفته اند خدا اصلاً معبود نیست، چرا که هیچ شناختی از او نداریم!! در پاسخ می گوئیم همین جمله را راجع به چه کسی گفتی؟! در رابطه با خداوند گفتی پس در رابطه با او صحبت کردی. لذا احدی به اندازه غلات اهل بیت علیهم السلام را آزار ندادند، که گفته اند ما اهل بیت علیهم السلام را در نماز قصد می کنیم!! العیاذ بالله.

خیر، آیا کعبه نبودی که ما می گوئیم خطاب به خود خداست، و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها، برای خداوند متعال اسماء حسنائی است که ما خود خداوند متعال را به این اسماء می خوانیم، اسمائی چون علیم و حکیم و .. و همین زیارت جوشن کبیر که ما می خوانیم و پر از اسماء الهی است ما با این اسماء خود خداوند متعال را می خوانیم.

بالتیجه ما اسماء را نمی پرستیم بلکه این اسماء دالّ و دلالت هستند بر خداوند، مثل اینکه وقتی لفظ نان را می گوئیم، لفظ نان را از نانوا نمی خواهیم، مفهوم نان را هم از او طلب نمی کنیم، بلکه خود نان حقیقی خارجی

را می خواهیم که بخوریم . حال وقتی می گویم خدا، نه لفظ خدا که شامل (خ د ا) می باشد قصد کرده ایم، نه مفهوم آن را قصد کرده ایم که در ذهن ماست، اما با این مفهوم چه چیزی را قصد نموده ایم؟ آن مصداق حقیقی خارجی را قصد کرده ایم که خود ذات خداوند متعال است .

عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ ابْنِ رِثَابٍ وَعَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ عَبَدَ اللَّهَ بِالتَّوَهُّمِ فَقَدْ كَفَرَ وَمَنْ عَبَدَ الْأَسْمَ دُونَ الْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ وَمَنْ عَبَدَ الْأَسْمَ وَالْمَعْنَى فَقَدْ أَشْرَكَ وَمَنْ عَبَدَ الْمَعْنَى بِإِقْبَاعِ الْأَسْمَاءِ عَلَيْهِ بِصِفَاتِهِ الَّتِي وَصَفَ بِهَا نَفْسَهُ فَعَقَدَ عَلَيْهِ قَلْبَهُ وَنَطَقَ بِهِ لِسَانُهُ فِي سَرَائِرِهِ وَعَلَانِيَتِهِ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَقًّا وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا.^{۵۱}

امام صادق (علیه السلام) فرمود: کسی که خدا را از روی خیال خود پرستد کافر است، کسی که تنها نام خدا را بدون صاحب نام پرستد کافر است کسی که نام و صاحب نام را با هم پرستد مشرک است، کسی که صاحب نام را پرستد و با صفاتی که خود را بآن ستوده نامها را هم بر آن تطبیق کند و دل بدان محکم کند و در نهان و آشکارش بزبان آورد اینها اصحاب حقیقی امیر المؤمنین (علیه السلام) میباشند. و در حدیث دیگر است: ایشان مؤمنین حقیقی میباشند.

نتیجه آخر:

باید همواره توجه داشته باشیم در خداشناسی به دام تشبیه گرفتار نشویم، به دام تعطیل گرفتار نشویم، همین که بفهمیم و بدانیم خداوند متعال شبیه ما نیست و کنه او برای احدی معلوم نیست همین مطلب و همین معرفت خود اوج خداشناسی است و بالاترین درجه معرفت همین است که متوجه باشی خداوند سبحان مثل مثلث و مربع و دیوار و زمین، قابل شهود و لمس و حسّ و ... نیست و کمال معرفت او تصدیق به اوست که او شبیه ما نیست، احد است، صمد است و ایضاً سایر فرمایشاتی که معصومین علیهم السلام در باب توحید خداوند متعال و اثبات بلا تشبیه به ما فرموده اند.

-----پایان جلسه پنجم-----

۵۱ الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۸۷

جلسه ششم :

اثبات صفات کمال خداوند سبحان:

ما معتقدیم علاوه بر اینکه خداوند متعال حقیقتاً شیء است به حقیقت شیئیت و موجود است، در عین حال او را متصف به صفاتی چون عالم و حکیم و علیم و ... می دانیم، اما آیا دلیلی بر اثبات این صفات داریم یا خیر؟!؟

راه های مختلف اثبات صفات کمال:

راه اول

تبیین:

ایشان قائلند معطی شیء نمی تواند فاقد شیء باشد

به عنوان مثال شخصی به شما رجوع میکند و از شما چیزی را می خواهد تا به او عطا نمایید، آیا اگر شما آن چیز را نداشته باشید می توانید آن را به فرد دیگری عطا نمایید؟! قطعاً معطی شیء نمی تواند فاقد شیء باشد، وقتی من چیزی را ندارم چگونه می توانم آن را عطا کنم؟!؟

بعد ایشان می گویند اگر ما در عالم علم و کمالات متعدد می بینیم و قبلاً ثابت کردیم خداوند متعال خالق کلّ است و او اینها را به موجودات عطا کرده (مانند این که به موجودات علم و قدرت و ... داده است) آیا خود نداشته و عطا نموده و یا اینکه داشته و عطا فرموده؟! قطعاً داشته و عطا نموده چرا که این یک قاعده ی عقلی است که کسی چیزی را نمی تواند عطا نماید الا اینکه باید آن را داشته باشد!!

از آنجا که قواعد عقلی تخصیص بردار نیست، لذا وجود این کمالات که در مخلوقات می بینیم در خداوند متعال ثابت می شود. پس به وسیله این دلیل عقلی اثبات می کنیم که خدا عالم است آن هم به علمی بی نهایت، خدا قادر است آن هم به قدرتی بی نهایت و...

نقد:

بایستی دانست که این برهان ناتمام است و این راه برای اثبات صفات کمال صحیح نیست، به این دلیل که قاعده ی عقلی صحیح است اما این قاعده ی عقلی تا چه حدّ بُرد دارد؟! بلکه معطی شیء فاقد شیء نمی تواند باشد صحیح است. اما این زمانی است که مُعطی بخواهد چیزی را از خودش عطا بکند یعنی آن زمانی که مُعطی فاعل تولیدی باشد این قضیه صدق می کند و یک قاعده ی عقلی است، به عنوان مثال یک کارخانه

باید چیزی را در خود داشته باشد که بتواند آن را تولید کند، یک مادری که می خواهد فرزندی از او متولد شود باید آن فرزند را در دل خود داشته باشد تا از او فرزندی متولد شود!! اما آیا خداوند فاعل تولیدی است؟! خداوند عالم را از درون خود تولید کرده است؟! یعنی آنکه همه اشیاء العیاذ بالله در شکم خدا و در جوف خدا بوده اند و بعد خداوند سبحان در هنگام خلقت همه را از درون به بیرون ریخته است؟! پس این برهان بسیار ضعیف است و چیزی را اثبات نمی کند چرا که خداوند متعال لم یلد است و او چیزی را نزاییده است.

راه دوم:

تبیین:

این گروه قائلند ما دو دسته صفات داریم، یک دسته صفات مثل شیرینی و تُرشی برای سیب و گوجه سبز هستند که منشأ این صفات همان جسمانیت است که این صفات همگی منشأ آن نقص این موجودات است، که در واقع این صفت شیرینی برای سیب و هندوانه کمال است اما منشأ آن نقص این میوه ها است و لکن وجود این صفات برای خداوند سبحان نقص است. اما یک دسته صفات است که صفات کمال است مانند علم و قدرت و حیات که اگر خداوند صفتی از صفات کمالی را نداشته باشد دیگر خدا نیست بلکه یک موجود ناقص است و می دانیم خداوند سبحان که حدّ و نقصی ندارد، پس حتماً خداوند صفات کمال را باید به نحو اتمّ و بی نهایت داشته باشد!!

نقد:

این برهان نیز مانند برهان قبل ناتمام و ناقص است، به این دلیل که شما می فرمایید علم و قدرت صفت کمال است آنگاه اگر یک مستشکلی (اشکال کننده ای) بگویید به این دو برای انسان کمال است کما اینکه شهوت و غضب و عقل هم برای انسان کمال است اما از کجا معلوم که خدا نیز باید آن هارا داشته باشد؟ ممکن است در اینجا قائلین به این راه بگویند اگر خداوند علم نداشته باشد پس جهل دارد و جاهل است و مستشکل بلافاصله در پاسخ بگوید: خداوند فوق علم و جهل است یعنی نه عالم است نه جاهل است!! مثال: الان این دیوار عالم است؟ خیر جاهل است؟ خیر، چون اصلاً دیوار شأ نیت یاسواد شدن ندارد، یا آنکه مثلاً این دیوار کور است یا بینا است؟ می گوییم نه کور است نه بینا است

حال اگر یک کسی بگوید خداوند متعال نه عالم است و نه جاهل است، ما هم علم را از خدا سلب می کنیم و هم جاهل را از خدا سلب می کنیم، بلکه انسان یا عالم است یا جاهل، اما خداوند فوق این دو است چرا که این ها برای انسان کمال است اما خداوند متعال نه عالم است و نه جاهل است !!

لذا یک کسی ممکن است به این مطلب اینگونه اشکال نماید اما آیا راهی برای اثبات صفات کمال داریم؟

راه سوم (راه صحیح و تنها راه در اثبات صفات کمال)

تنها راه اثبات صفات کمال برای خداوند متعال اثبات این صفات از طریق آیات است

تبیین :

در مقام تبیین باید دانست تنها راه توجه به آیات است، مثالی بزنیم: وقتی شما یک متن علمی متقن از یک نویسنده می خوانید این آیت علم آن نویسنده است، چرا که کلمه به کلمه نوشتار آن نویسنده نشان دهنده ی علم آن نویسنده است و این مطلب را شما به عنوان خواننده با چشم عقل شهود می کنید .

مثال دیگری بزنیم : وقتی شما به یک نقاشی نظر می کنید وقتی نقاشی خیلی زیبا باشد می گوید این نقاش انسان بسیار خوش ذوقی بوده است، ممکن است بگویند شما که نقاش را ندیده اید، در جواب خواهید گفت هر چند اگر من او را ندیده باشم عقل من حکم می کند که او خوش ذوق و ماهر است.

حال من به این درخت، آسمان، خورشید، زمین، انسان و خلاصه به این آیات آفاقی و انفسی الهی نظر می کنم و از خود سوال می کنم خداوندی که این عالم و این اشیاء را به این دقت و ظرافت خلق کرد آیا قدرت داشت و خلق فرمود و یا قدرت نداشت؟! بالنتیجه تمام عالم، فریاد می زنند که خالق ما نه تنها عالم است بلکه حکیم و قدیر است و این تنها راه در اثبات این صفات کمال برای خداوند متعال است .

برخی مستندات نقلی پیرامون راه اخیر:

...وَلَا يُعْرِفُ إِلَّا بِخَلْقِهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى^{۵۲}

...و او شناخته نمی شود جز به خلقش

در جای دیگر فرموده اند :

..بَصْنَعُ اللَّهُ يُسْتَدَلُّ عَلَيْهِ وَبِالْعُقُولِ تُعْتَقَدُ مَعْرِفَتُهُ^{۵۳}

..خدا را به مصنوعاتش توان شناخت، و بدلیل عقل به او ایمان و معرفت توان یافت..

در جای دیگر فرموده اند :

عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: حَضَرْتُ أَبَا جَعْفَرٍ فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْخَوَارِجِ فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا جَعْفَرٍ أَيُّ شَيْءٍ تَعْبُدُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى قَالَ رَأَيْتُهُ قَالَ بَلْ لَمْ تَرَهُ الْعَيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَلَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ لَا يُعْرَفُ بِالْقِيَاسِ وَلَا يُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ وَلَا يُشَبَّهُ بِالنَّاسِ مُوصُوفٌ بِالْآيَاتِ مَعْرُوفٌ بِالْعَلَامَاتِ لَا يَجُورُ فِي حُكْمِهِ ذَلِكَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ قَالَ فَخَرَجَ الرَّجُلُ وَهُوَ يَقُولُ - اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ^{۵۴}

مردی از خوارج خدمت امام باقر (ع) رسید و عرض کرد: ای ابا جعفر چه چیز را میپرستی؟

فرمود: خدای تعالی را، گفت او را دیده‌ئی؟ فرمود: دیدگان او را بینائی چشم نبیند ولی دلها او را بحقیقت

ایمان دیده‌اند، با سنجش شناخته نشود و با حواس درک نشود و بمردم مانند نیست، **با آیاتش توصیف**

شده و با علامات شناخته شده، در داوریش ستم نکند، اوست خدا سزاوار پرستشی جز او نیست، مرد

خارجی بیرون رفت و میگفت: خدا داناتر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد.

و در قرآن کریم :

أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْآبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ (الغاشیة/ ۱۷)

آیا آنان به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده است؟!

وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ (الغاشیة/ ۱۸)

^{۵۳} تحف العقول، النص، ص: ۶۲

^{۵۴} الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۹۷

و به آسمان نگاه نمی کنند که چگونه برافراشته شده؟!

وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ (الغاشیة/ ۱۹)

و به کوه ها که چگونه در جای خود نصب گردیده!

وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ (الغاشیة/ ۲۰)

و به زمین که چگونه گسترده و هموار گشته است؟!

در جای دیگر فرموده است :

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا^{۵۵}

خداوند همان کسی است که هفت آسمان را آفرید، و از زمین نیز همانند آنها را؛ فرمان او در میان آنها پیوسته فرود می آید تا بدانید خداوند بر هر چیز تواناست و اینکه علم او به همه چیز احاطه دارد!

اشکالات وارد شده به این راه از طریق برخی بزرگان:

برخی از بزرگان همچون مرحوم شهید مطهری گفته اند شما با دیدن آیات پی به علم خداوند متعال می برید و تا اینجا صحیح و درست است بلکه یکی از راه های متعارف که برای عوام هم توصیه شده است همین راه مشاهده آیات است، اما اشکالی وجود دارد و آن این که این اثبات می کند علم خداوند را اما اثبات نمی کند علم مطلق را !! خیر فقط اثبات می کند که آنقدر علم داشته است که مثلاً این درخت را خلق کند و بدن تو را خلق کند !! لذا این راه علم مقید را اثبات می کند نه علم مطلق و قدرت مطلق !!

پاسخ به اشکال:

ما قبلاً اثبات کردیم خداوند سبحان احد است و صفات او نیز همانند خود او احد است، چرا که صفات و ذات از هم جدا نیستند، بلکه صفات او نیز احد است و عین ذات خدا است، وقتی صفات او احد است یعنی زیاده و نقصان پذیر نیست فلذا علمی اثبات می شود که هیچ جهلی در او راه ندارد و قدرتی اثبات شد که هیچ

ضعفی در او راه ندارد بالنتیجه ذاتی که احد است و زیاده و نقصان پذیر نیست صفات او نیز احد است و زیاده و نقصان پذیر نیست پس علم او مطلق است، قدرت او مطلق است و مانند آن .

بحث پیرامون رابطه‌ی بین خالق و مخلوق:

مقدمه ای پیش از شروع جلسه هفتم :

چه نسبتی بین خالق و مخلوق برقرار است؟!:

- گاهی در عوام الناس تصور می کنند که خداوند سبحان موجودی است که پشت آسمان ها است مثلاً می گویند خداوند متعال نوری است در آسمان هفتم !! مشرکین مکه نیز گاهی چنین عقایدی داشتند که خداوند در آسمان ها است و شرکایی نیز برای او قائل بودند !! **که این نظر کاملاً باطل است**
- نظریه دیگر نظریه عرفا است که در جلسه آینده پیرامون آن صحبت خواهیم کرد.
- نظریه برخی از معاصرین نیز در جلسه آینده به بحث و نقد قرار خواهد گرفت.

----- **پایان جلسه ششم** -----

جلسه هفتم :

رابطه یا نسبت بین خدا و خلق

الف - نظر سطحی در نسبت بین خالق و مخلوق :

خالق یک وجودی دارد که در آسمان ها و فوق آسمان های هفت گانه هست و مخلوق نیز وجودی نازل دارد در مکانی پایین تر

نقد:

این مطلب نیاز به نقد ندارد چرا که خداوند سبحان مکانمند نیست که بخواهد بالا یا پایین باشد !

ب- (وحدت وجود) نظر اهل عرفان و تصوف

تقریر و تبیین این نظریه :

در این نظریه نسبت بین خالق و مخلوق مانند نسبت موج به دریا و یا نسبت نور به خورشید و یا نسبت صور ذهنی نسبت به ذهن و نفس ما می باشد !!

البته این گروه که این تمثیل را می زنند می گویند خاک بر فرق من و تمثیل من اما از نظر ایشان خداوند سبحان یک وجود بی نهایت و نامحدود است و اگر چیزی نامحدود بود چیزی در قبال او و عرض و طول او قابلیت بروز و عرض اندام ندارد که ما بگوییم خدا یکی و آن چیز نیز یکی !! اگر اینگونه بگوییم که خدا یکی و مخلوقات هم یکی خدا را عددی می کند و خداوند را حد می زند و محدود می کند.

اگر ما اذعان کردیم که خداوند سبحان نامتناهی و نامحدود است دیگر نمی توانیم در عرض خداوند موجودی را تصور کنیم که او هم موجود باشد و غیر خدا باشد حقیقتاً !!

اگر شما یک دریای بی نهایت و بی کران داشته باشید آیا در مقابل او می توانید قطره ای فرض کنید که بریده ی از او باشد؟! هر قطره ای و هر موجی اگر دریا بی نهایت و لا یتناهی باشد در ذیل همان دریا می گنجد و در قبال او نیست !! به هر تقدیر قطره بریده از دریا نیست !!

ما نمی گوییم این سنگ خداست ما نمی گوییم این خورشید خداست اما خورشید و سنگ غیر خدا نیست، ما نمی گوییم دست شما کل بدن شماست اما دست شما غیر بدن شما نیست !! پس از نظر این گروه مخلوقات تجلیات و ظهورات و جلوه های خدا هستند و بود مختص اوست و فقط اوست که حقیقتاً سزاوار نام نیک هستی است و بقیه نمود و نمایه هستی و آیات او هستند و آیه فقط آن بود بی کران را به اندازه سعه ی خودش نشان می دهد .

ایشان معتقدند این در روایات هم ریشه دار است و می گویند امام رضا علیه السلام در مناظره ای که دارند نسبت بین خدا و خلق را اینگونه تصویر کرده اند که نسبت بین این دو نسبت صاحب صورت و صورت در آینه است و عالم صور مرآتی حق است، وقتی شما روبروی آینه می ایستید این آینه شما را نشان می دهد یا خیر؟ بله . آینه حاکی شما است یا خیر؟ بله

حال که آینه شما را نشان می دهد در این نشان دادن صادق است یا کاذب؟ صادق

آیات تمام حقیقت شما را نشان می دهد؟ هرگز

این صورت در آینه وابسته به شما هست یا خیر؟ آری وابسته به من است و تا وقتی که من باشم صورت هست و اگر من نباشم صورتی وجود نخواهد داشت!

وقتی من دستم را بلند می کنم آن صورت نیز دستش را بلند می کند اما حقیقتاً چه کسی دستش را بالا برد؟
من

وقتی من حرف میزنم آن صورت هم حرف می زند اما حقیقتاً چه کسی حرف می زند؟ **من**

آن صورت فقط نمایانگر و نمود من و نشان دهنده من است و آن ذات حقیقی و افعال حقیقی مال من است اما آیا این صورت هیچ و پوچ است؟ **خیر**

پس این عالم هیچ و پوچ است؟ **خیر، عالم** ظهور حق و صورت مرآتی حق و تجلی و جلوه حق است نه اینکه این هم واقعا وجودی داشته باشد در قبال وجود حق!!

پس این قول و این تقریر انسان را توجه می دهد تا از آسیب شرک خفی در امان باشد، همین که می گویی من وجودی دارم جدای از تویی خدا این هم شرک است!!

هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن

اول عالم اوست آخر عالم اوست، ظاهر عالم اوست، باطن عالم اوست و هیچ چیز به تنهایی او نیست و این جلوه ها بریده ی از او نیستند و آن حقیقت بی نهایت غیب محض است و احدی به آن (هو) پی نمی برد!!
بالاترین تجلی آن ذات بی نشان جلوه ای است که از آن به حقیقت محمدیه و نور رسول اکرم صلی الله علیه

ج- تداخل وجود خدا و خلق (نظریه از فلاسفه معاصر)

در این نظریه ما سوی موجود اند و وجودشان غیر حق است اما نسبت و رابطه بین ایشان تداخل است در مقام تبیین می گویند بحثی از گذشته در فیزیک و طبیعیات قدیم و الان در فیزیک امروز نیز مطرح است، و آن اینکه آیا ممکن است دو جسم با هم تداخل کنند؟ یعنی دو جسم به نحوی درون هم بروند که هر موطن و هر فضایی که جسم "الف" اشغال کرده دقیقاً با نگاه فلسفی همان فضا را جسم "ب" هم عیناً اشغال کند و هر موطنی که جسم "الف" گرفته است دقیقاً جسم "ب" هم بگیرد!!

در قدیم می گفتند این نظریه مُحال است اما این استاد محترم معاصر می گویند از نظر برخی فیزیکدانان معاصر برخی اجسام در هم تداخل می کنند مانند نور و شیشه که هر موطنی که شیشه است نور هم وجود دارد بدون اینکه نور به شیشه تبدیل شود و یا بالعکس و این از باب تشبیه است و در مورد خدا و اشیاء به این معنا که اشیاء و مخلوقات حقیقتاً موجودند اما وجودشان درون وجود خداست یعنی هر نقطه ای که اشیاء هستند همان نقطه نیز خدا هست و مُحال است یک موجود را در یک مکانی فرض نمایید که خدا در آنجا نباشد !!

در این نظریه هر موطنی را در نظر بگیرید خدا در آن نقطه وجود دارد بدون آنکه با آن شیء که در آنجا هست ممزوج بشود و بدون اینکه با آن شیء یکی بشود و اتحاد و وحدتی در کار باشد !!

در این نظریه وجود خدا نیز از باب مثال همانند وجود نور در شیشه در هر نقطه ای که اشیاء هستند وجود دارد و در عین اینکه اشیاء حقیقتاً موجودند و وجود خدا و اشیاء هر دو محفوظ است و یکی شدنی در کار نیست و هر کدام برای خودشان موجود هستند در عین حال هیچ موطنی از موطن هستی را نمی توانید نشان دهید که خدا در آنجا نباشد چرا که خداوند بی نهایت است و اگر شما بگویید خدا از اینجا تا اینجا هست و از اینجا تا اینجا نیست پس معلوم می شود که خداوند محدود است یعنی خداوند تا اینجا هست و از اینجا به بعد نیست و خدایی که محدود باشد خدای حقیقی نیست در حالیکه ما معتقدیم خدا نامحدود است !!

پس این نظریه می گوید :

من قول عوام الناسی که می گویند خداوند پشت کوه است را قبول ندارم و آن قولی را هم که می گوید خدا عین اشیاء است و اشیاء تجلیات او هستند را نیز قبول ندارم و اما این صحیح است که خداوند در درون همه اشیاء وجود دارد بدون آنکه با آنها یکی شود و این یعنی تداخل بین خلق و مخلوق .

ارزیابی نظریات مطرح شده و نقد آنها:

عرض شد اینکه گفته می شود خداوند بی نهایت است لازم است دقیقاً مشخص شود که منظور از بی نهایت چیست؟ سوال اینجاست که این مثال دریای بی نهایت واقعا چه ارتباطی به خداشناسی دارد ؟ !

دریا یک جسم است که شما آن را بی نهایت تصور کردید (و لو خداوند متعال دریای بی نهایت خلق نفرموده و محال است خلق نماید) اما مگر خداوند یک جسم بزرگ است ؟! قائلین به این دو نظریه اخیر ظاهراً اینگونه تصور کرده اند که خداوند یک جسم و یک وجود بزرگ است که همه جا را گرفته و انقدر کش پیدا کرده است که جایی برای وجود غیر خود نگذاشته است، حال که خداوند می خواهد این موجودات را خلق نماید

با خود خواهد گفت ذات من که همه جا را گرفته است و پر نموده است اگر بخواهم مورچه ای خلق کنم کجا باید خلق نمایم ؟

قول اول (قائلین به عینیت) بیان می کرد که عالم جلوه ی ذات الهی است مثل دریایی که موج می زند و با موج زدن آن چیز جدیدی خلق نمی شود بلکه این تطور ذات خود خداوند است که به صورت موج درآمده است اما اگر با نظر دقیق بنگریم این موج چیزی جز خود دریا نیست !!

قول دوم (قائلین به تداخل) بیان می کرد خدا عین اشیاء نیست بلکه اشیاء هستند که درون ذات او خلق شده اند .

هر دو قول این مشکل را به همراه دارند که ذات خداوند را یک جسم بی نهایت دیده اند که دارای مکان است و مکانمند می باشد در حالیکه ذاتی که مکان ندارد و جا ندارد بلکه او خود خالق مکان است اگر بخواهد چیزی را خلق نماید آن را مکانمند خلق خواهد نمود .



خداوند جا و مکان ندارد که بخواهیم بگوئیم درون اشیاء است یا بیرون اشیاء است، او نه درون اشیاء است و نه بیرون اشیاء است و داخل و خارج وصف موجود مقداری مکانمند است در حالیکه عرض کردیم ذات او مقدار و مکان ندارد و او خود خالق مکان است. ذاتی که مقدار ندارد نه جایی را پر می کند و نه جایی را خالی می نماید، خداوند در چیزی نمی رود چون مکانمند نیست.

به این روایت نورانی دقت بفرمایید :

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ أَظْنُهُ مُحَمَّدَ بْنَ نُعْمَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ قَالَ كَذَلِكَ هُوَ فِي كُلِّ مَكَانٍ قُلْتُ بِذَاتِهِ قَالَ وَيَحْكُ إِنِّ الْأَمَكنِ أَقْدَارٌ فَإِذَا قُلْتُ فِي مَكَانٍ بِذَاتِهِ لَزِمَكَ أَنْ تَقُولَ فِي أَقْدَارٍ وَغَيْرِ ذَلِكَ وَلَكِنْ هُوَ بَائِنٌ مِنْ خَلْقِهِ مُحِيطٌ بِمَا خَلَقَ عِلْمًا وَقُدْرَةً وَإِحَاطَةً وَسُلْطَانًا وَمُلْكًا وَلَيْسَ عِلْمُهُ بِمَا فِي الْأَرْضِ بِأَقْلٍ مِمَّا فِي السَّمَاءِ لَا يَبْعُدُ مِنْهُ شَيْءٌ وَالْأَشْيَاءُ لَهُ سَوَاءٌ عِلْمًا وَقُدْرَةً وَسُلْطَانًا وَمُلْكًا وَإِحَاطَةً.^{۵۶}

گفت حضرت صادق (ع) را سؤال کردم از قول خدای عز و جل وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ یعنی و او است خدا در آسمانها و در زمین حضرت فرمود که او همچنین است در هر جایی عرض کردم بذات خویش یعنی در هر جا که بودنش بذات است فرمود وای بر تو بدرستی که مکانها اندازهها است و چون بگوئی که بذاته در مکانی است تو را لازم آید که بگوئی در اندازهها است و غیر آن و لیکن آن جناب از قدرتتش از خلقتش جدا است و از روی علم و قدرت و احاطه و سلطنت احاطه دارد به آنچه آفریده و علمش بآنچه در زمین است کمتر نیست به آنچه در آسمانست و چیزی از او دور نمیشود و چیزها از برایش برابر است از روی علم و قدرت و سلطنت و ملک و احاطه.

وقتی می گوئیم خداوند همه جا هست یعنی همه جا تحت اشراف و علم و سلطنت و قدرت خداست و خداوند باطن و ظاهر همه اشیاء را می داند و بر همه سلطنت و اشراف دارد و این تعبیر لطیف مجازی است به این جهت که انس بگیریم و بیشتر مطلب به دل ما بنشیند این را می گوئیم که خداوند همه جا هست و نه از این باب که خداوند العیاذ بالله مکانمند باشد.

^{۵۶} التوحید (للصدوق)، ص: ۱۳۳

این آیات موجودند و آیه خدا هستند یا معدوم هستند و آیه خدا هستند؟ فلذا این مثال های آینه و دریا هیچ ارتباطی به خداشناسی ندارد و وقتی انسان آن را در ترازوی عقل می گذارد متوجه اشکالات فراوان این تمثیل ها می شود .

ما نیز قبول داریم عالم تجلی خداست اما تجلی خداست به چه معنا؟

یعنی آنکه این شیء چیزی است واقعا که خدا آن را آفریده و این آیت بی نیازی خداوند است. خداوند به این اشیاء وجود داده است و آن ها را واقعا ایجاد نموده است و این ها نبودند و خداوند آن ها را ایجاد کرده است . اما لازمه ی قبول این دو نظریه که آن ها را نقد کردیم این است که قبول کنیم رابطه ی بین خدا و خلق رابطه ی جزء و کل است !!

پس وقتی خداوند اراده می کند که این اشیاء را خلق نماید آیا حقیقتا چیزی موجود می شود؟

اگر چیزی موجود نمی شود که هیچ همه پوچ و باطل است!

اگر چیزی موجود می شود آیا خدا خودش را موجود میکند؟ خیر

پس دیگری را خداوند موجود می کند که نبود و به اراده خداوند خلق شد و به وجود آمد .

اما روایاتی هم که می گویند لا یخلوا منه شیء به معنای این نیست که ذات خداوند در اشیاء رفته است و همه جا را پر کرده است و این ها تعبیر لطیفی است به معنای تدبیر و اشراف و سلطنت و علم خداوند به همه موجودات .

و قال علیه السّلام فی توحید اللّٰه سبحانه لیس فی الأشياء بوالج و لا عنها بخارج^{۵۷}

امیرالمومنین علیه السلام فرمود: (خداوند متعال) در اشیاء داخل نیست، و از آنها خارج نمی باشد.

نتیجه:

۵ نهج البلاغة (للصبيحی صالح)، ص: ۲۷۴

پس نظر ما مطابق آنچه از روایات و معارف اهل بیت علیهم السلام آموخته ایم این است که قول صحیح رابطه بین خدا و خلق رابطه ی **بینونت و تباین** است یعنی آنکه رابطه خالق و مخلوقی و مُحدث و مُحدث است و ایجادِی است و نه تولیدی، و حقیقتاً خداوند مُکَوِّن است و ما را ایجاد نموده است و ما نبودیم و او ما را بوجود آورده است .

-----پایان جلسه هفتم-----

جلسه هشتم :

خلق و نحوه خلقت خداوند سبحان

متأسفانه عدم توجه به این بحث عمیق سبب شده است که برخی در رابطه با خلقت مطالبی را بیان کنند که از جاده صواب دور باشد .

در رابطه با بحث خلقت برخی از متکلمین و مورخین غربی توهم کرده اند که برای اولین بار خلق لا من شیء را برخی متکلمین یهودی مطرح نموده اند، پاسخ به این مساله را استاد پاکتچی دام ظلّه در مقاله ای به صورت مستقل بیان نموده اند که در کلمات اهل بیت علیهم السلام پیش از به دنیا آمدن این متکلمین یهودی مبنای خلق لا من شیء اثبات می گردد.

مستحضر هستید که خداوند سبحان بدیع السماوات و الارض و مُبدِئاً و مُبدِعِ آن است و عالم را ابتدا کرده است، توضیح آنکه ما خلقت را دو گونه بیشتر نمی توانیم تصور کنیم: الف - من شیء ب - لا من شیء

یعنی آنکه یک مخلوق و مصنوع یا از چیزی آفریده می شود (من شیء) و یا نه از چیزی آفریده می شود (لا من شیء)

برهان در اثبات خلقت لا من شیء

باید بدانیم خلقت و آفرینش اشیاء و مخلوقات از یکی از این دو حال خارج نیست، یعنی خداوند سبحان یا اشیاء را از چیزی آفریده و یا از چیزی نیافریده است .

چنانچه ما بتوانیم اثبات بنماییم که مُحال است خداوند متعال اصل عالم را از چیزی آفریده باشد (یعنی خلقت من شیء را رد بنماییم) بنابر این خود به خود خلقت لا من شیء اثبات می شود! چرا که حد وسط نداریم و ارتفاع نقیضین نیز مُحال است و خلقت یا من شیء و یا لا من شیء است .

قدم اول:

کسی که مدعی است خداوند سبحان عالم را از چیزی آفریده از او سوال می کنیم آن چیز که خداوند عالم را از آن آفریده است خود آن چیز را از چه آفریده است ؟ اگر مدعی در پاسخ بگوید: آن چیز را هم از چیزی آفریده است، خواهیم گفت : آن چیز را از چه چیز آفریده است ؟ اگر دوباره پاسخ بگوید که آن را نیز از چیز دیگر آفریده است و به پاسخ به همین نحو ادامه دهد، خواهیم گفت : اینجا تسلسل می شود و به یک ابتدا نخواهیم رسید !!

قدم دوم:

مدعی یا باید بگوید آن چیز دیگر خود خدای دوّم است (که البته ما در جلسات گذشته اثبات کردیم خداوند واحد است) یا باید بگوید این یک تسلسل است و به اول نخواهیم رسید (در حالیکه ما اثبات کردیم عالم به دلیل محدودیتش و زیاده و نقصان پذیر بودنش ابتدای وجود دارد و تسلسل عقلاً مُحال است و عالم نمی تواند ازلی و بی ابتدا باشد)

قدم سوم:

برخی مستشکلین گفته اند بله درست است ما هم میپذیریم که خداوند سبحان عالم را از یک ماده ای غیر خودش نیافریده است و الا تسلسل لازم می آید و تسلسل عقلاً مُحال است اما چه اشکال دارد بگوییم خداوند عالم را از خودش خلق کرده است؟! از خودش و نه از چیزی غیر خودش !!

توجه : با این بیان اینان قائلند که مبدأ عالم خود وجود حق است که عالم از او تراوش و ترشح کرده است .

الجواب : در پاسخ به این مطلب خواهیم گفت اگر خداوند سبحان عالم را از خودش آفریده باشد خداوند متجزی و مبعض و ذو اجزاء می شود .

به این روایت پیرامون خلقت دقت فرمایید :

...أَنَّ كُلَّ صَانِعٍ شَيْءٍ فَمِنْ شَيْءٍ صَنَعَ وَاللَّهُ الْخَالِقُ اللَّطِيفُ الْجَلِيلُ خَلَقَ وَصَنَعَ لَا مِنْ شَيْءٍ^{۵۸}...

امام کاظم و یا امام هادی علیهما السلام فرمودند :..هر که چیزی سازد از ماده‌ای سازد ولی خدای خالق لطیف بزرگوار خلقت و صنعتش از ماده‌ای نبوده است.

در ادامه: از ایشان (مستشکلین) سوال می کنیم: آسمان های هفت گانه را که به زعم و اعتقاد شما خداوند متعال آن ها را از خودش آفرید این آسمان ها یا در خداوند متعال وجود داشته اند و بودند و یا نبودند . شما می گوئید خداوند این آسمان ها را از خودش خلق کرده، اگر این ها در ذات خدا بودند و خدا آن ها را آفرید در اینصورت خدا چیزی را خلق نکرده است !! یعنی این ها در وجود خدا بودند و خدا فقط این آسمان ها را زاییده است و از درون ذات خود بیرون انداخته است !! در حالیکه این یک اصل قرآنی و همچنین عقلی است که خداوند سبحان لم یلد و لم یولد است .

به این روایت پیرامون معنای لم یلد دقت فرمایید :

...فَقَالَ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ. وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ لَمْ يَلِدْ لَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ شَيْءٌ كَثِيفٌ كَالْوَلَدِ وَ سَائِرِ الْأَشْيَاءِ الْكَثِيفَةِ الَّتِي تَخْرُجُ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ وَلَا شَيْءٌ لَطِيفٌ كَالنَّفْسِ وَلَا يَتَشَعَّبُ مِنْهُ الْبَدَوَاتُ كَالسَّهْنِ وَالنَّوْمِ وَالْخَطَرَةِ وَالْهَمِّ وَالْحَزَنِ وَالْبَهْجَةِ وَالضَّحْكَ وَالْبُكَاءِ وَالْخَوْفِ وَالرَّجَاءِ وَالرَّغْبَةَ وَالسَّأَمَةَ وَالْجُوعَ وَالشَّبَعَ تَعَالَى أَنْ يَخْرُجَ مِنْهُ شَيْءٌ وَأَنْ يَتَوَلَّدَ مِنْهُ شَيْءٌ كَثِيفٌ أَوْ لَطِيفٌ^{۵۹}...

حضرت سجاد سلام الله علیه در یک روایت بلند فرمودند : لم یلد یعنی چیز کثیفی از او بیرون نیامده چون فرزند و سائر چیزهای کثیفی که از آفریدگان بیرون می آید و نه چیز لطیفی چون نفس و عوارضات که پدید می آید از او منشعب و پراکنده نمیشوند چون پینکی و خواب و اندیشه که در دل در آید و غم و اندوه و

۵ الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۱۸

^{۵۹} التوحید (للطه ق)، ص: ۹۱

خوشحالی و خنده و گریه و ترس و امید و رغبت و دلتنگی و گرسنگی و سیری و خدا از آن برتر است که چیزی از او بیرون آید و آنکه چیز کثیف یا لطیفی از او متولد شود!!

اگر این آسمان ها و زمین در ذات خدا بودند خدا مُوَلَّد می شود!! و اگر نبودند که این همان حرف ما خواهد بود که خلقت خلقت لا من شیء است .

بنابر این وقتی خلقت من شیء ابطال شد و با توجه به اینکه قبول داریم عالم مخلوق است و قبلاً ثابت کردیم که خداوند خالق عالم می باشد، خود به خود خلقت لا من شیء ثابت می گردد .

با وجود تمام این براهین رُند و واضح امروز همچون گذشته کسانی هستند که می گویند خداوند عالم را از چه چیز آفریده است؟ از وجود آفریده است یا از عدم آفریده است؟ اگر از وجود آفریده است که تسلسل لازم می آید و اگر از عدم آفریده است، عدم که چیزی نیست که خداوند عالم را از آن خلق کرده باشد!!

جواب این اشکال : در پاسخ بیان می داریم که خداوند عالم را از چیزی خلق نمی کند، نه از عدم خلق می کند که بخواهد نیستی را بگیرد و از دل آن هستی بیرون بکشد و نه از وجود خلق می کند که تسلسل لازم بیاید بلکه جواب یک کلمه است و آن اینکه خداوند مخلوقات را لا من شیء (نه از چیزی) آفریده است .

عبارتی هم که در دعای شریف جوشن کبیر است :

يَا مَنْ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ مِنَ الْعَدَمِ

ای کسی که اشیاء را از عدم آفریده ای

معنای آن مشخص است، و باید خوانندگان محترم توجه داشته باشند که اهل بیت علیهم السلام فرموده اند فقیه فقیه نباشد تا زمانی که معاریض و ظرائف و مفهومی های کلام ما را متوجه باشد .

حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ مَسْرُورٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَامِرٍ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْكَرْخِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ: حَدِيثٌ تَدْرِيهِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ حَدِيثٍ

تَرْوِيهِ وَلَا يَكُونُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ فَفِيهَا حَتَّى يَعْرِفَ مَعَارِيضَ كَلَامِنَا وَإِنَّ الْكَلِمَةَ مِنْ كَلَامِنَا لَتَنْصَرِفُ عَلَى سَبْعِينَ وَجْهًا لَنَا مِنْ جَمِيعِهَا الْمَخْرَجُ.^{۶۰}

ابراهیم کرخی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: یک حدیث را اگر کاملاً فهمیده باشی، ارزشمندتر از هزار روایت است که (طوطی وار) آن را برای دیگران نقل کنی، و نیز هیچ یک از شما در قوانین و احکام دین عالم نخواهند بود مگر آنکه مفهومیهای گوناگون از سخن ما را دریافته باشد. یقیناً هر جمله‌ای از گفتار ما به هفتاد گونه تعبیر می‌گردد که راه خروج از هر یک از آنها برای ما باز است.

لذا عبارت "خلق الاشياء من العدم" در این فراز از دعای شریف جوشن کبیر به این معناست که خداوند اشیاء را از چیزی نیافریده است و ماده‌ای نبود که خداوند عالم را از آن خلق کرده باشد، پس خداوند سبحان موجد و خالق عالم است و کن فیکون ایجاد می‌کند، اراده می‌کند و بالمشیه و بالا اراده اصل عالم را لا من شیء ایجاد می‌کند.

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ^{۶۱}

فرمان او چنین است که هرگاه چیزی را اراده کند، تنها به آن می‌گوید: «موجود باش!»، آن نیز بی‌درنگ موجود می‌شود!

نکته:

اگر نبود این تنبیهات و براهین در روایات اهل بیت علیهم السلام ما هیچ گاه منتقل به مفهوم خلقت لا من شیء نمی‌شدیم چرا که ذهن بشر نسبت به آنچه با آن خو گرفته است تفکر می‌کند و حقیقت آن است که بشر در دنیا هر آنچه دیده است توّلد بوده است.

^{۶۰} معانی الأخبار، النص، ص: ۲

^{۶۱} سوره یس: ۸۲

امیرالمومنین علیه السلام: هر معطی که عطا میکند از او کم می شود (فقط خداوند است که وقتی عطا می کند از او کم نمی شود)

لذا در روایات معنای خزینه و خزائن خداوند نیز مشخص و واضح شده است که اینگونه نیست که خداوند خزینه ای داشته باشد در آسمان ها که وقتی از آن می بخشد از آن کم شود!!

حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُقَاتِلِ بْنِ سُلَيْمَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ لَمَّا صَعِدَ مُوسَى عَ إِلَى الطُّورِ فَنَاجَى رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ يَا رَبُّ أَرِنِي خَزَائِنَكَ فَقَالَ يَا مُوسَى إِنَّمَا خَزَائِنِي إِذَا أَرَدْتُ شَيْئًا أَنْ أَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ^{۶۳}

مقاتل بن سلیمان گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

حضرت موسی چون از کوه طور بالا رفت و با خدایش مناجات کرد، گفت: پروردگارا گنجینه های را به من بنما، خدا فرمود: ای موسی جز این نیست که خزانه های من آن است که: هر گاه چیزی را بخواهم، به آن بگویم: ایجاد شو! فوراً پدیدار گردد.

نکته: پس گنجینه و خزینه خدا همان قدرت خدا و اراده الهی است که اشیاء را احداث می کند!

همچنین دقت شود که در روایات به صراحت و به کرات اشاره شده است که خداوند درون ندارد که اشیاء العیاذ بالله از درون آن بجوشند و از آن متولد شوند چرا که او صمد است.

^{۶۲} التوحید (للصدق)، ص: ۴۹

^{۶۳} معانی الأخبار، النص، ص: ۴۰۲

حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ
الرَّبِيعِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع حِينَ سُئِلَ عَنِ الصَّمَدِ فَقَالَ الصَّمَدُ الَّذِي لَا جَوْفَ لَهُ.^{٦٤}

ربیع بن مسلم گوید: از موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم در پاسخ شخصی که از آن جناب پرسید «الصمد»
یعنی چه؟ فرمود: «صمد» آن چیز است که تو ندارد.

انواع توحید در لسان متکلمین

توحید ذاتی

معنای توحید ذاتی این است که خداوند ذاتی است که مثل و شبیه و نمونه و آینه و مانند ندارد، این که
بعضی اوقات برخی در رابطه با اهل بیت علیهم السلام می گویند ایشان آینه تمام نمای خداوند هستند حرف
باطلی است.

.. كُنْهَهُ تَفْرِيقُ بَيْنِهِ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ...

امام رضا علیه السلام : .. و کنه او جدائی میان او و مخلوق است

مفارقت و بینونت صرف است بین خداوند و مخلوقات و آن ذات مقدس هیچ شباهتی به مخلوقات ندارد!

اهل بیت علیهم السلام هر چقدر عظمت داشته باشند مخلوق هستند، و مخلوق ابتدای وجود دارد، محدود
است، تغییر می کند، حالاتش عوض می شود، فقیر محض است و قابل انعدام است!! بنابراین سوال اینجاست
که ذات محدود چه نسبتی دارد با ذاتی که محدودیت ندارد، اجزاء ندارد، لا ینقسم است، واحد است و
متجزی نیست؟!

اینها نکات اساسی است که گاهی کلمات غلو آمیز در لسان مردم نسبت به اهل بیت علیهم السلام صادر می
شود و این غلو و مساله ی غلو نسبت به اهل بیت علیهم السلام چیزی است که خود ایشان در رابطه با آن

^{٦٤} معانی الأخبار، النص، ص: ٦

^{٦٥} التوحید (للصدوق)، ص: ٣٦

بسیار حساس و سختگیر بودند چرا که فلسفه ی رسالت انبیاء و اوصیای ایشان احیای همین توحید در بین امت هاست و غلو نقطه ی مقابل توحید است .

اگر می خواهیم بگوییم اهل بیت علیهم السلام آیات الهی هستند این کاملاً صحیح است و ایشان آیات الله اعظمی هستند .

مُبَايِنٌ لِجَمِيعِ مَا أَحْدَثَ فِي الصِّفَاتِ ..^{۶۶}

امیرالمومنین علیه السلام فرمودند : و با همه آنچه احداث فرموده در صفات مباینیت و جدائی دارد

لذاست که هیچ سنخیتی بین خالق و خلق در اوصاف کمالی وجود ندارد و نخواهد داشت .

قال الرضا عليه السلام : فَكُلُّ مَا فِي الْخَلْقِ لَا يُوجَدُ فِي خَالِقِهِ وَ كُلُّ مَا يُمَكِّنُ فِيهِ يَمْتَنِعُ فِي صَانِعِهِ^{۶۷}

امام رضا سلام الله علیه فرمودند : هر چه در خلق ممکن است در خداوند یافت نمی گردد و ممتنع است و هر چه در خداوند ممکن است و خداوند واجد آن است در خلق ممتنع است .

توضیح :

به عنوان مثال چه چیزی در خلق ممکن است که در خداوند ممتنع است ؟ حرکت، سکون، مقدار، تجزی، زمانمند بودن، مکانمند بودن و ...

-----پایان جلسه هشتم-----

^{۶۶} التوحید (للصدوق)، ص: ۶۹

^{۶۷} عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۵۳

توحید صفاتی در لسان متکلمین

گاهی به نحو کلی گفته می شود صفات خدا عین ذات حق است یعنی اولاً خداوند صفات دارد و ثانیاً صفات او عین ذات اوست .

اولین پرسش این است که شما که می گوئید صفات خدا عین ذات است مگر صفات مخلوق غیر ذات است ؟ مثلاً آب H_2O یکی از صفاتش مایع بودن است، مایع بودن آب آیا غیر آب است ؟ یعنی شما واقعا می توانید آب را دو نیم کنید و مایع بودن آن را یک طرف بگذارید و آب را یک طرف دیگر بگذارید ؟ یا مثلاً چوب که صفاتی دارد و محدوده ای دارد آیا شما می توانید مقدار چوب را از چوب جدا کنید و خود چوب را جای دیگری بگذارید ؟

صفات اشیاء پیرامونی ما نیز غیر موصوف نیست پس این چه خصیصه ای است برای خدا که می فرمایید صفات خدا عین ذات است چرا که صفات مخلوق نیز عین ذات است .

با وجود اینکه در روایات داریم صفات غیر از موصوف است و در رابطه با خدا داریم که خداوند اصلاً صفت ندارد بالاخره پاسخ ما به این پرسش چه خواهد بود ؟

أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِّيقُ بِهِ وَ كَمَالُ التَّصَدِّيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لَشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ .

آغاز دین شناخت اوست، و کمال شناختش باور کردن او، و نهایت از باور کردنش یگانه دانستن او، و غایت یگانه دانستنش اخلاص به او، و حدّ اعلای اخلاص به او نفی صفات از اوست، چه اینکه هر صفتی گواه این است که غیر موصوف است، و هر موصوفی شاهد بر این است که غیر صفت است .

پس معنای این روایات چه می شود !؟

^{۶۸} فتح البلاغة (للصباحي صالح)، ص: ۴۰

توضیح:

در مخلوقات وقتی می گویند صفت غیر موصوف است به یک معنا صفت عین موصوف و به یک معنا صفت غیر موصوف است. به این معنا که شما نمی توانید در خارج صفت شیء را از آن بگیرید و یک طرف بگذارید و خود شیء را در طرف دیگر بگذارید صفت عین موصوف است. اما تمام صفات اشیاء اگر دقت نمایید و وجدانی هم هست قابل انفکاک از شیء است مثلاً آب مادامی که آب است مایع است اما همین آب می تواند تبدیل به بخار شود! اینجا می گوئیم صفت به یک معنا غیر موصوف است یعنی از موصوف قابل سلب است چون این آب صفت مایع بودن را از دست داده است و صفت مایع بودن از آن قابل سلب است.

مثال دیگر: شما عالم می شوید و علم شما به شما سنجاق نمی شود، واقعا نفس شما و روح شما به این علم روشن می شود و علم در اینجا عین ذات شماست اما همین علم چون شما متجزی هستید از شما قابل سلب است و می توانند این علم را از شما بگیرند و سلب نمایند در اینجا به این معنا علم غیر شماست.

مثال دیگر: ناراحتی شما است وقتی شما ناراحتید واقعا ناراحتی وصف ذات شما است اما این ناراحتی می تواند از شما سلب شود و شما خوشحال شوید پس این صفت از شما قابل سلب و انفکاک است.

نتیجه:

پس صفات ما اولاً متجزی و زیاده و نقصان پذیرند و ثانياً قابل سلب و انفکاک و تغییر هستند و ثالثاً متعددند یعنی ما چندین صفت داریم که هر کدام غیر از دیگری است. همانند مایع بودن، سرد بودن و .. برای آب و همانند قدرت و شهوت و غضب داشتن ما.

شاهد مثال هم این است که هرگاه غضب ما افزایش پیدا می کند حتماً شهوت ما نیز افزایش پیدا نمی کند گاهی انسان سنش بالا می رود و در حین اینکه ممکن است به خاطر کهولت سن دچار غضب شود اما شهوتش کاسته می شود پس هر صفت در انسان غیر صفت دیگر است و این صفت ها متعدد است.

گرچه این صفات با هم پیوستگی و انسجام دارند و بر هم تاثیر و تاثر دارند در عین حال غیر از هم هستند و متنوع و متعدد هستند.

اما وقتی در رابطه با خداوند متعال سخن می‌گوییم، خداوند سبحان به این معنا صفت و موصوف نیست که شما بتوانید این صفات را از خدا بگیرید و سلب کنید چرا که خداوند متعال متجزی نیست و احد است، او عالم است اما علم لا جهل فیه، حیاة لا موت فیه، قدرت لا عجز فیه و... است.

روایات اهل بیت علیهم السلام به ما می‌گویند نگوید خداوند عالم به علم است، خداوند متعال عالم به علم نیست به این معنا که مثل ما علم یک صفت و کیفیتی نیست برای آن که عارض بر او باشد و خداوند به سبب آن علم که یک حالت و کیفیتی باشد به اشیاء عالم شود! خیر او ذات العلم و القدره است و ثانیاً نه تنها علم او تبدیل پذیر به جهل نیست در عین حال ذات او تعدد ندارد که بعدی از او علم و بعدی از او قدرت و بعدی از او ... باشد. خداوند متعال ذات العلم و القدره است و تعدد ندارد.

خداوند احدی است که همان ذات احد علیم بکل شیء است.

باز ممکن است سوال کنند این که می‌گویید خداوند عالم است واقعا می‌گویید عالم است یا یک نحو مجاز می‌گویید؟! چون واقعا عالم بودن وضع مخلوق است مثلاً اینکه می‌گویید خداوند عالم است منظورتان این است که او جاهل نیست و واقعا اقرار به علم او نمی‌کنید.

در پاسخ می‌گوییم:

به نظر ما خداوند واقعا قادر است، واقعا عالم است، او حقیقتاً عالم و قادر و حیّ، اما علمی که زمان ندارد، علمی که متجزی نیست، علمی که صفت و کیفیت و حالت ندارد، علمی که جهل پذیر نیست، قدرتی که عجز پذیر نیست.

در و دیوار عالم همه فریاد می‌زنند خداوند متعال عالم و قادر بوده است و حقیقتاً علی کل شیء قدیر، قادر بود که خلق کرد و اگر قادر نبود که نمی‌توانست خلق کند و عالم است چون به اشیائی که خلق کرده است علم دارد.

ممکن است سوال کنند که چرا در روایات اصرار دارند که وقتی می‌گویید عالم به دنباله آن بگویید عالم لیس یجهل و قادر لا عجز له. این یک نکته ی ظریف و لطیف دارد که می‌خواهد تنبه بدهد که وقتی گفتید

عالم در معنای عالم نروید به دنبال علمی که همانند علم خودتان مقداری و حسی و متجزی است و کیفیت و حالت دارد و قابل انقسام به انواع علم حسی و .. است .

او مطلق العلم به معنای دانستن است که لازمه ی آن سلب جهل است و بیش از این نباید پیش بروید که خدای نخواست به تشبیه برسید و چون این مسئله یک خطر بوده است اینگونه بیان فرمودند .

رابطه ی بین علم ما و خداوند نه مشترک لفظی است و نه مشترک معنوی است بلکه یک معنای بین بینی مدّ نظر است، یعنی وقتی می گوییم خداوند عالم آن معنای عامّ علم و به تعبیر برخی لیسیده علم (به معنای دانستن محض که لازمه اش سلب جهل است) را واقعا بر خداوند حمل کنید و از آن قیود که در مخلوقات است همانند علم زمان دار و علم قابل زیاده و نقصان و مقداری را از خدا سلب کن .

یعنی اصل علم را اقرار می کنیم اما سنخ علم خدا چگونه است را نمی دانیم و می گوییم لیس کمثل علمه علم احد . ما نمیدانیم سنخ علم خدا چگونه است؟! سنخ قدرت او چگونه است؟ می دانیم مثل علم مخلوقات نیست مثل قدرت مخلوقات نیست اما این باعث نمی شود بگوییم وقتی می گوییم عالم یک معنای مجازی مورد نظر ماست خیر .

أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ مَنْصُورِ الصَّيْقَلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَلِمَ لَا جَهْلَ فِيهِ حَيَاةً لَا مَوْتَ فِيهِ نُورٌ لَا ظُلْمَةَ فِيهِ.^{۶۹}

از حضرت صادق (ع) که فرمود خدا علمی است که جهلی در آن نیست و زندگی و حیاتی که مرگی در آن نیست و نوری که ظلمتی در آن نیست.

۱۸:۲۷

توحید افعالی:

^{۶۹} التوحید (للصدوق)، ص: ۱۳۷

برخی توحید افعالی را به عنوان یک حرف کلیدی مطرح می کنند و این توحید تقریرهای مختلفی دارد و آن تقریر مشهور که اشاعره آن را به خوبی پروراندند و برخی از امامیه که گرایشات عرفانی دارند آن را گرفته و به صورت غلیظ تر بیان کردند .

تفکر اشعریون در بحث توحید افعالی:

مقدمه اول : چیزی در عالم نیست که مخلوق خداوند متعال نباشد

مقدمه دوم : افعال ما شیء است و چیزی است

نتیجه : اگر خداوند خالق کل شیء و افعال ما نیز شیء است پس خداوند خالق افعال ما است !!

پاسخ معتزله در توحید افعالی:

معتزله تفکر بالا را از اشعری ها نمی پذیرند و در پاسخ می گویند اگر این تفکر را بپذیریم پس تکلیف و بهشت و جهنم چیست ؟!

اگر فعل من را خدا انجام می دهد، فعل شمر را نیز خدا انجام داده است، پس چرا شمر باید به جهنم برود ؟!

پاسخ امامیه:

ما معتقد هستیم که نه جبر درست است و نه تفویض درست است بلکه ما بنا بر روایات یک خالق تکوین داریم و یک خالق تقدیر داریم، خداوند متعال نسبت به افعال ما خالق تکوین نیست اما خالق تقدیر است! توضیح مطلب اینکه خداوند سبحان تمام اشیاء را ابتدائاً خلق فرموده و در تمام اشیاء صفاتی خلق فرموده است . یکی از صفاتی که خداوند در ما آفریده است اختیار و قدرت است و این اختیار یک امر وجدانی است که هر کس به خود مراجعه کند می بیند که اختیار دارد حرف بزند، بنشیند، فریاد بزند و....

این قدرت را خدا به ما داده است و اختیار را خدا خلق فرموده است، و معنای اختیار " تمکن الفاعل من الفعل و الترك " است، حال اگر خدا در من تمکن بر فعل و ترک را خلق کرد به این معنا که هرگاه بخواهم اراده می کنم و صحبت میکنم و هرگاه بخواهم سکوت می کنم و ..، این اراده به معنای اعمال قدرت خواهد بود.

اگر خداوند قدرت را در ما خلق کرد دیگر معنا ندارد و عقلاً مُحال است که اراده ما را او خلق کند، چرا که اراده به معنای اعمال قدرت من است. لذا فعل خداوند فعل خداوند است و فعل من فعل من خواهد بود.

نتیجه آنکه خالق قدرت من خدا است اما فعل من از آن من است چون من این قدرت را اعمال میکنم و یا ترک اعمال قدرت می کنم بنابر این اختیار دارم و افعال از آن من است .

آیاتی هم که اشاره دارد خداوند متعال خالق کلّ شیء است به معنای خلقت همین جواهر و اعراض است و نه افعال چرا که فعل از آن فاعل است .

نتیجه : خداوند متعال نسبت به افعال ما خالق تکوین نیست لکن خداوند نسبت به افعال ما خالق تقدیر است، به این معنا که حال که خداوند متعال به بنده قدرت فعل داده است آیا هر کاری می توانم انجام بدهم ؟ یا آنکه خداوند متعال باید اذن بدهد ؟ بله تا خداوند مقدر نکرده باشد من موفق به انجام فعل خود نمی شوم !! او باید اذن بدهد و شرایط را مهیا کند . به این معنا که تمام مقدمات و موخرات فعل را باید خود خدای متعال مشیت کند، به عنوام مثال اگر الان بنده بخواهم از جای خود برخیزم خداوند باید به بنده قدرت بدهد، قبل از بلند شدن تصور در ذهنم بیاید و انگیزه در من ایجاد شود و... اما گاهی قصد میکنم که بلند شوم اعمال قدرت هم میکنم اما همانجا بدنم خشک می شود و نمی توانم کاری انجام بدهم و.... لذا به این معنا نیست که او فعل من را ایجاد کند اما اینکه مثلاً خداوند نسبت به فلان معصیت خالق تقدیر است صحیح است . مشیت او این است که ایجاد مقتضی می کند و رفع مانع می نماید.

پس تفویض باطل، جبر هم باطل است و عقیده صحیح لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین است .

به این روایت شریفه دقت فرمایید :

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: « ذُكِرَ عِنْدَهُ الْجَبَرُ وَالتَّفْوِيزُ فَقَالَ أَلَا أُعْطِيكُمْ فِي هَذَا أَصْلًا لَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلَا يُخَاصِمُكُمْ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا كَسَرْتُمُوهُ قُلْنَا إِنْ رَأَيْتَ ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يُطْعَ بِإِكْرَاهٍ وَلَمْ يُعْصَ بِغَلَبَةٍ وَلَمْ يُهْمَلِ الْعِبَادَ فِي مُلْكِهِ هُوَ الْمَالِكُ لِمَا مَلَكَهُمْ وَالْقَادِرُ عَلَى مَا أَقْدَرَهُمْ عَلَيْهِ فَإِنْ أَتَمَرَ الْعِبَادُ بِطَاعَتِهِ لَمْ يَكُنِ اللَّهُ عَنْهَا صَادِقًا وَلَا مِنْهَا مَانِعًا وَإِنْ أَتَمَرُوا بِمَعْصِيَتِهِ فَشَاءَ أَنْ يَحُولَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ ذَلِكَ

فَعَلَّ وَ إِنْ لَمْ يَحُلْ فَفَعَلُوا فَلَيْسَ هُوَ الَّذِي أَدْخَلَهُمْ فِيهِ ثُمَّ قَالَ ع مَنْ يَضْبُطُ حُدُودَ هَذَا الْكَلَامِ فَقَدْ خَصِمَ مَنْ خَالَفَهُ. ٧٠

سلیمان بن جعفر حمیری از حضرت رضا (علیه السلام) روایت کرده است که نزد آن جناب جبر و تفویض مذکور شد حضرت فرمود که یک اصل و قاعده از برای شما بگویم که در آن اختلاف نکنید و کسی با شما گفتگو نکند مگر آنکه او را مغلوب کنید ما عرض کردیم که بفرما فرمود حق تعالی اطاعت کرده نشود باکراه و اجبار و معصیت و نافرمانی او نشود بقهر و غلبه و بندگان را مهمل نگذاشته است در ملک خود او مالکست آنچه را که ایشان را بآن مالک گردانیده و قادر است بآنچه ایشان را بر آن قدرت داده و اگر بندگان بآن اقدام کنند بر اطاعت او آنها را سد و منع نمیفرماید و اگر اقدام کنند بر نافرمانی و معصیت و بخواهد حائل شود میان ایشان و معصیت ایشان و نگذارد معصیت بکنند میتواند و اگر حائل نشود و معصیت از ایشان صادر بشود پس خداوند ایشان را داخل معصیت ننموده است بلکه خودشان معصیت را متحمل میشوند پس از آن فرمود هر که ضبط کند حدود و اطراف این کلام را میتواند با کسی که مخالف اوست مباحثه و مخاصمه کند.

پس توحید افعالی به این معنا که فعل ما فعل خدا است باطل است و جبر است، عقیده صحیح آن است که فعل ما فعل ما است و فعل ملائکه فعل ملائکه است و فعل حیوانات نیز فعل خود حیوانات است.

-----پایان جلسه نهم-----

جلسه دهم:

توحید خالق در کلام متکلمین و...

اینکه در آیات و روایات این معنا را داریم که "الله خالق کل شیء" و "هو الخالق" که خداوند متعال است که خالق تمام اشیاء است و او است که ایجاد کننده تمام مخلوقات است و به نظر می رسد که روایات ما حصر خالقیت را در خدای متعال اثبات می کند. لذا مدعایی که در این بخش در تلاش بر اثبات آن هستیم این است که خالقیت وصف ویژه و مختص الهی است و در این ویژگی خداوند سبحان شریک ندارد.

مقدمه:

پیش از هر چیز بایستی توجه داشته باشیم که تمام امور و اوصافی که ما مخلوقات داریم بالغیر است و بالذات نیست به عنوان مثال ما علم، قدرت، توان تکلم، توان دیدن، توان نشستن و... داریم و در آن تردیدی نیست، ما به عنوان موحد قائلیم تمام این توان ها را بالذات نداریم بلکه هر چه هست بالغیر است که داریم یعنی خداوند آن ها را به ما اعطا فرموده است، خوب هر چه ممکن الوجود هم باشد خداوند می تواند خلق نماید، لذا است که هر چه ممکن الوجود باشد قدرت به آن تعلق می گیرد، به عنوان مثال خدا می تواند یک سیمرخ خلق کند اما الان خلق نکرده است !! پس خداوند علی کل شیء قدیر است یعنی علی کل شیء ممکن قدیر است.

مقدمه ۲:

یک سری امور و معانی هستند که انسان وقتی به آن التفات و توجه پیدا می کند می بیند و می فهمد که این معانی ممتنع الوجود هستند و به اصطلاح در دایره مُحالات قرار می گیرند. به این امور که نه می توان گفت بالذات موجود می شوند و نه بالغیر موجود می شوند بلکه مُحال است وجود داشته باشند ممتنع الوجود می گویند و خداوند نیز نمی تواند ممتنع الوجود را خلق بنماید و دلیل آن این است که این امر عقلاً مُحال است و شدنی نیست.

مثلاً: شما بگویید خدایا یک خدای دیگر خلق کن در پاسخ خدای متعال می فرماید: نمی شود من خدای دیگر خلق کنم. شما می گوید خدای دیگری خلق کنم اگر خدا است که نباید مخلوق باشد و اگر مخلوق است که نباید خدا باشد !!

مثلاً شما خطاب به خدای متعال می گوید خدایا کاری کن که عطسه کنی و سرما بخوری چرا که تو بر هر چیز قادری !! در پاسخ می فرماید: نمی شود من عطسه کنم و سرما بخورم به این دلیل که عطسه یک صفت عارض بر موجود جسمانی است و من جسم نیستم.

پس امور ممتنع الوجود عقلاً نشدنی هستند و شدنی نیستند!!

مثال دیگر: شخصی نزد امیرالمومنین علیه السلام آمد و از حضرت سوال کرد که آیا می شود خداوند دنیا را در تخم مرغ قرار بدهد به نحوی که نه تخم مرغ بزرگ شود و نه دنیا کوچک شود؟ حضرت در پاسخ فرمودند: آن چیزی که از من پرسیدی شدنی نیست (به اصطلاح مُحال و ممتنع الوجود است)

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِلِيُّوَيْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ
الْمَدَنِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قِيلَ لَأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ
السَّلَامُ هَلْ يَقْدِرُ رَبُّكَ أَنْ يَدْخُلَ الدُّنْيَا فِي بَيْضَةٍ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُصَغَّرَ الدُّنْيَا أَوْ يُكَبَّرَ الْبَيْضَةُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ
تَعَالَى لَا يُنْسَبُ إِلَى الْعَجْزِ وَالَّذِي سَأَلْتَنِي لَا يَكُونُ.^{٧١}

ترجمه :

از حضرت صادق (علیه السلام) که فرمود بامیر المؤمنین (علیه السلام) عرض شد که آیا پروردگارت بر این قدرت دارد که دنیا را در تخم مرغی داخل کند بی آنکه دنیا کوچک شود یا تخم بزرگ شود فرمود که خدای تبارک و تعالی بسوی عجز منسوب نمیشود و آنچه تو مرا سؤال کردی نمیتواند که باشد.

قائلین به خالقیت اهل بیت علیهم السلام:

برخی می گویند اهل بیت علیهم السلام نمی توانند خلق نمایند اما چنانچه خداوند به ایشان قدرت بر خلق بدهد می توانند لا من شیء ایجاد نمایند و خلق کنند !!

در پاسخ به این گروه و همچنین کسانی که قائل هستند غیر خداوند متعال سایر موجودات نیز قادر بر خلق و ایجاد لا من شیء هستند خواهیم گفت : برهان بر این مسئله که مُحال است غیر از خدا چیزی بتواند خلق کند و ایجاد بنماید روشن است، ما در جلسات اول بحث توحید امامیه و در بحث اثبات صانع بیان کردیم که این مخلوقات و ممکنات صناعی می خواهند که این صانع و خالق همه ی این ها را ایجاد کرده است و به آن ها هستی داده است و آن صانع از سنخ این مخلوقات و مصنوعات نیست و برهان مطلب هم این بود که اگر آن صانع و خالق مثل این مصنوعات باشد شبیه این ها می شود و حُکم همین مصنوعات را پیدا می کند و اگر شبیه این ها باشد دوباره خود نیاز به خالق پیدا می کند و به تسلسل خواهد کشید چون دوباره آن صانع نیز شبیه این مصنوع است و آن نیز صانع دیگری می خواهد و به ابتدا نخواهیم رسید!!

^{٧١} التوحید (للصدوق)، ص: ۱۳۰

لذا از آنجا که تسلسل عقلاً مُحال است و این ممکنات که محدود هستند و ابتدای وجود دارند و نبودند و ایجاد شده اند خالقِ این ها را ایجاد نموده است که از سنخ این ها نیست .

مثالی بزنیم که از جهتی مقرب بحث ما است : الان من یک ظرف بزرگ دارم که در آن آب گرمی موجود است که می شد سرد باشد و می شد جوش باشد، سوال می کنم چه چیزی این آب را گرم کرده است ؟ اگر در جواب بگویند آن ظرف دیگر این ظرف را گرم کرده است در پاسخ می گوئیم آن ظرف دیگر هم حُکم همین ظرف را دارد چون آن نیز می شد گرم باشد و می شد سرد باشد ! چه چیزی این ها را گرم کرده است ؟ پاسخ صحیح آتش است که این ها را گرم کرده است .

حال ما می گوئیم این موجود متجزی و محدود را چه کسی ایجاد کرده است ؟ در پاسخ می گویند : آن محدود دیگر این را ایجاد کرده است، باز سوال می پرسیم : این محدود را چه کسی ایجاد کرده است ؟ در پاسخ می گویند : محدود دیگری آن را ایجاد کرده است !! می گوئیم : این مجموعه محدوده ها که کل آن یک مجموعه محدود است را چه کسی خلق کرده ؟ باید بگویند : خالقِ این مجموعه را خلق کرده است که دیگر از سنخ این ها نیست و بالضرورة العقلیه فتوای عقل این است که خالق و هستی بخش نباید از سنخ آن چیزی که به آن هستی داده است باشد .

• آن خداوندی که جواهر را جواهر کرد و این درخت و آسمان و خورشید را ایجاد کرده است خود دیگر نباید جواهر و اعراض و صفت و موصوف باشد !!

... بِتَشْعِيرِهِ الْمَشَاعِرَ عُرِفَ أَنَّ لَا مَشْعَرَ لَهُ وَ بِتَجْهِيرِهِ الْجَوَاهِرَ عُرِفَ أَنَّ لَا جَوْهَرَ لَهُ... ۷۲

امیرالمومنین علیه السلام فرمود : بساختنش مشاعر را دانسته شد که او را مشعری نیست (و مشاعر آلات درک و شعور است مانند فکر و عقل و خیال) و از جوهر ساختنش دانسته شد که او را جوهری نیست

• آن خداوندی که اشیاء را مکانمند خلق نموده است و به اشیاء کیفیت و حالت داده است خود دیگر جا و مکان و حالت ندارد !!

...إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَيْنَ الْأَيْنَ بَلَا أَيْنَ وَكَيْفَ الْكَيْفَ بَلَا كَيْفَ...^{۷۳}

خدای تبارک و تعالی مکان را مکان کرد بی آنکه خود مکانی داشته باشد و چگونگی را چگونگی ساخت بی آنکه خود چگونگی داشته باشد!!

...لَعَجَزَ كُلُّ مُبْتَدَأٍ عَنْ إِبْدَاءِ غَيْرِهِ^{۷۴}

...امیرالمومنین علیه السلام: ... زیرا هر که وجودش را آغازی باشد از آغاز آفرینی دیگری ناتوان است.

...وَكَيْفَ يُنْشِئُ الْأَشْيَاءَ مَنْ لَا يَمْتَنِعُ مِنَ الْإِنْشَاءِ^{۷۵}

... چگونه ممکن است چیزی چیز دیگری را ایجاد کند در حالیکه خود ایجاد شده است!!

...وَأَنَّ كُلَّ صَانِعٍ شَيْءٍ فَمِنْ شَيْءٍ صَنَعَ وَاللَّهُ الْخَالِقُ اللَّطِيفُ الْجَلِيلُ خَلَقَ وَصَنَعَ لَا مِنْ شَيْءٍ.^{۷۶}

که هر که چیزی سازد از ماده‌ای سازد ولی خدای خالق لطیف بزرگوار خلقت و صنعتش از ماده‌ای نبوده

...وَأَنَّ صَانِعَهُمْ غَيْرُهُمْ وَلَيْسَ مِثْلُهُمْ إِذْ كَانَ مِثْلُهُمْ شَبِيهَا بِهِمْ فِي ظَاهِرِ التَّرَكِيبِ وَالتَّأْلِيفِ^{۷۷}

امام صادق علیه السلام: ... و صانعشان غیر آنهاست و مانند آنها نیست زیرا هر چیز که مانند آنها باشد با آنها شباهت دارد در ظاهر پیوستگی و هماهنگی پیکر.

۷ الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۸۸

۷۴ تحف العقول، النص، ص: ۶۱

۷ التوحید (للط - ق)، ص: ۴۰

۷ الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۲۰

۷ الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۸۴

عده ای از شیعیان در رابطه با اینکه آیا اهل بیت علیهم السلام می توانند خالق باشند و مانند خداوند متعال اشیاء را خلق و ایجاد نمایند دچار بحث و گفتگو و اختلاف شدند لذا نامه ای برای یکی از نواب خاص حضرت تنظیم کردند تا جواب این سوال و اختلافات را از حضرت ولیعصر علیه السلام بدانند :

وَأَخْبَرَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ نُوحٍ عَنْ أَبِي نَصْرِ هَبَةَ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكَاتِبِ « قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ تَرْبِكَ [بُرَيْك] الرَّهَّاءِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوَيْهِ أَوْ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ [عَلِيٌّ بْنُ] أَحْمَدَ الدَّلَالُ الْقُمِّيُّ قَالَ اخْتَلَفَ جَمَاعَةٌ مِنَ الشَّيْعَةِ فِي أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَوَّضَ إِلَى الْأَائِمَّةِ ص أَنْ يَخْلُقُوا أَوْ يَرْزُقُوا فَقَالَ قَوْمٌ هَذَا مُحَالٌ لَا يَجُوزُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى لَأَنَّ الْأَجْسَامَ لَا يَقْدَرُ عَلَى خَلْقِهَا غَيْرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَقَالَ آخَرُونَ بَلِ اللَّهُ تَعَالَى أَقْدَرُ الْأَائِمَّةِ عَلَى ذَلِكَ وَفَوَّضَهُ إِلَيْهِمْ فَخَلَقُوا وَرَزَقُوا وَتَنَازَعُوا فِي ذَلِكَ تَنَازُعًا شَدِيدًا فَقَالَ قَائِلٌ مَا بَالُكُمْ لَا تَرْجِعُونَ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنِ عُمَانَ الْعَمَرِيِّ فَتَسْأَلُونَهُ عَنْ ذَلِكَ فَيُوضِّحُ لَكُمْ الْحَقَّ فِيهِ فَإِنَّهُ الطَّرِيقُ إِلَى صَاحِبِ الْأَمْرِ عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ فَرَضِيَتْ الْجَمَاعَةُ بِأَبِي جَعْفَرٍ وَسَلَّمَتْ وَاجَابَتْ إِلَى قَوْلِهِ فَكَتَبُوا الْمَسْأَلَةَ وَانْفَذُوهَا إِلَيْهِ فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ مِنْ جِهَتِهِ تَوْقِيعٌ نُسَخَتْهُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْأَجْسَامَ وَقَسَمَ الْأَرْزَاقَ لِأَنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَلَا حَالٌ فِي جِسْمٍ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وَأَمَّا الْأَائِمَّةُ ع فَإِنَّهُمْ يَسْأَلُونَ اللَّهَ تَعَالَى فَيَخْلُقُ وَيَسْأَلُونَهُ فَيَرْزُقُ إِيْجَابًا لِمَسْأَلَتِهِمْ وَإِعْظَامًا لِحَقِّهِمْ .

ترجمه:

احتجاج: ابو الحسن علی بن احمد دلال قمی گفت گروهی از شیعیان در این مسأله اختلاف داشتند که خداوند در اختیار ائمه علیهم السلام نهاده که خلق کنند و روزی دهند. بعضی میگفتند این محال است و جایز نیست برای خدا زیرا اجسام را جز خدا دیگری نمی آفریند و بعضی میگویند خداوند بائمه این قدرت را داده و بایشان واگذار کرده آفرینش و روزی دادن را و در این مورد نزاع شدیدی کردند. یکنفر از آنها گفت چرا رجوع به ابی جعفر محمد بن عثمان نمیکنید از او پرسید تا برایتان توضیح بدهد او واسطه بین ما و حضرت صاحب الزمان است همه راضی شدند و مسأله را از او سؤال کردند و نامه برایش نوشتند بوسیله او توقیعی رسید باین مضمون : خداوند خالق اجسام است و ارزاق را تقسیم نموده زیرا او جسم نیست و حلول در جسم هم نمیکند

همتائی ندارد او شنوا و بینا است اما ائمه علیهم السّلام از خدا درخواست و تقاضا میکنند خدا می آفریند و تقاضای رزق میکنند و رزق داده می شود بجهت مستجاب شدن دعای آنها و احترام آنها در نزد خدا.

نکته:

پس اهل بیت علیهم السلام بالغیر هم نمی توانند چیزی خلق کنند و این مُحال عقلی است که بتوانند لا من شیء ایجاد نمایند .

اشکال:

ممکن است گروهی اشکال کنند که چه اشکال دارد که خداوند متعال یک اول مخلوقی را بیافریند بعد به آن اول مخلوق قدرت بدهد که او دیگر مخلوقات را خلق بنماید ؟

پاسخ: این اشکال بسیار ضعیف است چرا که ما برهان اقامه کردیم که خالق نباید از سنخ مخلوق باشد و شبیه آن باشد چرا که در این صورت حکم همین ها را پیدا می کند یعنی دست روی هر مخلوقی بگذارید آن کسی که آن را آفریده است یا مثل این است یا مثل این نیست، اگر مثل این مخلوق باشد آن نیز در دایره و دسته همین مخلوقات قرار می گیرد و حکم همین را پیدا میکند که محدود است و متجزی است و دارای ابتدا و شروع است !! پس هر آنچه ابتدا دارد خالقش نباید مانند آن باشد و الا او نیز همانند همین مخلوق می شود و حکم همین را پیدا خواهد کرد .

.. وَ كَيْفَ يَجْرِي عَلَيْهِ مَا هُوَ أَجْرَاهُ أَوْ يَعُودُ إِلَيْهِ مَا هُوَ ابْتِدَآءُهُ أَوْ يَحْدُثُ فِيهِ مَا هُوَ أَحْدَثُهُ إِذَا لَتَفَاوَتَتْ ذَاتُهُ وَلَتَجَزَّأَ كُنْهُهُ^{۷۹} ..

و چگونه چیزی که او خود آن را (در مخلوقات) به جریان درآورده بر او جریان یابد؟ و چگونه چیزی که او خود آن را آغاز کرده به او برگردد؟ و چگونه چیزی که خود آن را پدید آورده در او پدید شود؟ چه در این صورت ذاتش تفاوت پذیرد (زیاده و نقصان پذیرد) و کنه او متجزی (دارای اجزاء) گردد!!

^{۷۹} تحف العقول، النص، ص: ۶۷

نتیجه:

مجموع محدثات و متجزیات خالق دارند که او متجزی نیست و احد است و خالق نمی تواند متجزی باشد لذا اگر احیاناً می شنوید که عده ای می گویند اولیاء الله آفریدگار هستند این اباطیلی است که صوفیه و یا غُلّات جعل کرده اند .

توحید عبادی:

به این معنا که عبودیت و بندگی و پرستش ما فقط متعلق آن خود خداوند سبحان است و ما احدی جز خداوند را نمی پرستیم و ایاک نعبد و لا غیر .

برخی نیز اباطیلی گفته اند که چون خدا مجهول محض است و قابل شناخت نیست پس ما اسماء و صفات خداوند را می پرستیم و اسماء و صفات نیز اهل بیت علیهم السلام هستند . این حرف ها بی اساس و باطل است و با صریح آیات و روایات ما مخالف است و هر چیز که با صریح روایات ما مخالف باشد به فرمایش خود اهل بیت علیهم السلام زُخرف است و اباطیلی است که غُلّات و ... ساخته اند .

اهل بیت علیهم السلام با غُلّات (غلو کنندگان در حق ایشان و کسانی که ایشان را اله می خوانند) شدیدترین برخوردها را کرده اند و ایشان در راه توحید بزرگترین زحمات را کشیده اند و تمام تلاش ایشان احیای توحید خداوند متعال است .

عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رَبَّابٍ وَ عَنْ غَيْرٍ وَاحِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ عَبَدَ اللَّهَ بِالتَّوَهُّمِ فَقَدْ كَفَرَ وَ مَنْ عَبَدَ الْأَسْمَ دُونَ الْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ وَ مَنْ عَبَدَ الْأَسْمَ وَ الْمَعْنَى فَقَدْ أَشْرَكَ وَ مَنْ عَبَدَ الْمَعْنَى بِإِيقَاعِ الْأَسْمَاءِ عَلَيْهِ بِصِفَاتِهِ الَّتِي وَصَفَ بِهَا نَفْسَهُ فَقَعَدَ عَلَيْهِ قَلْبُهُ وَ نَطَقَ بِهِ لِسَانُهُ فِي سَرَائِرِهِ وَ عَلَانِيَتِهِ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع حَقًّا وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا* ٨٠

امام صادق (علیه السلام) فرمود: کسی که خدا را از روی خیال خود پرستد کافر است، کسی که تنها نام خدا را بدون صاحب نام پرستد کافر است کسی که نام و صاحب نام را با هم پرستد مشرک است، کسی که صاحب

نام را پرستد و با صفاتی که خود را بآن ستوده نامها را هم بر آن تطبیق کند و دل بدان محکم کند و در نهان و آشکارش بزبان آورد اینها اصحاب حقیقی امیر المؤمنین (ع) میباشند.

ثمره این مباحث:

ما تمام این سخنان را بیان کردیم و این حرف ها را زدیم تا به این نتیجه برسیم که قلبان نسبت به این خالق حالت محبتی و ایمانی پیدا کند چرا که چیزی بالاتر از خالق شایسته محبت نیست چرا که تنها ذاتی که به ما نعمت می دهد و محبت می کند و به ما عنایت می کند بدون آنکه هیچ گونه نیازی به ما مخلوقات داشته باشد خداوند متعال است .

-----پایان جلسه دهم-----

اللهمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ

کانال آموزش مجازی دینکلاس

@dinclass

خرداد ۱۳۹۹